



# زنان بدون مردان

تجری غریب آبادی  
ذبیح الله

بسم الله الرحمن الرحيم

# زنان بدون مردان

نگاهی به گرایش های فمینیستی

ذبیح الله تجری غریب آبادی



زمستان ۱۳۸۹

---

عنوان: زنان بدون مردان

---

نویسنده: ذبیح الله تجری غریب آبادی

---

ناشر: باشگاه اندیشه

---

ویراست اول: زمستان ۱۳۸۹

---

[www.bashgah.net](http://www.bashgah.net)

---

[info@bashgah.net](mailto:info@bashgah.net)

---

صفحه	فهرست
۴	چکیده
۵	تعریف فمینیسم
۷	مبانی معرفتی فمینیسم
۱۴	تاریخچه تکوین فمینیسم و مروری بر جنبش‌های آن
۱۸	مبنای شکل‌گیری نهضت‌های فمینیستی
۲۰	گرایش‌های فمینیستی
۳۲	نقد فمینیسم اسلامی
۳۴	انواع فمینیسم
۳۸	اهداف جنبش فمینیستی
۴۲	مباحث ویژه فمینیسم
۴۵	آسیب‌شناسی فمینیسم
۵۱	چالش‌ها و پیامدهای منفی فمینیسم
۵۳	نقد فمینیسم
۵۸	نتیجه

## چکیده

فمینیسم اندیشه ای نوین است و زمان عنصر لازم و ضروری برای شناختن هرچه بیشتر ماهیت این اندیشه است. هویت و ماهیت اندیشه ها هنگامی به خوبی شناسایی می شوند و گستره و دامنه شان برای اندیشمندان روشن می گردند، که در بستر زمان به دقت مورد بررسی قرار گرفته، توصیف ها، تحلیل ها و موشکافی های عمیقی توسط اندیشمندان و متفکران از آن صورت پذیرفته باشد. این در حالی است که فمینیسم با همه فراز و نشیب هایش هنوز در ابتدای راه است و شناسایی دقیق آن نیازمند زمان است.

نوشتار حاضر تلاش دارد به بررسی جنبش فمینیسم، گرایش های مختلف آن، شاخصه های اصلی آن و همچنین به نقد و بررسی آن بپردازد.

## تعریف فمینیسم

فمینیسم، جنبشی سازمان یافته برای دست یابی به حقوق زنان و ایدئولوژی‌ایی برای دگرگونی جامعه است؛ که هدف آن، صرفاً تحقق برابری اجتماعی زنان نیست، بلکه رؤیای دفع انواع تبعیض و ستم نژادی را در سر می‌پروراند.

همه گرایش‌هایی که زیر چتر گسترده این جنبش گرد آمده‌اند، در این باورند که زنان با بی‌عدالتی و نابرابری روبه‌رو شده‌اند؛ اما درباره علل ستم بر آنان، تحلیل‌های مختلفی ارائه می‌دهند و بر همین پایه، راهبردهای متفاوتی نیز پیشنهاد می‌کنند.

نخستین بار، واژه فمینیسم (Feminisme) در یک متن پزشکی به زبان فرانسه، برای تشریح گونه‌ای وقفه در رشد اندام‌ها و خصایص جنسی بیماران مردی به کار رفت که تصور می‌شد از خصوصیات زنانه یافتن بدن خود در رنج بود. سپس الکساندر دوما، نویسنده فرانسوی، این واژه را در جزوه‌ای با عنوان «مرد و زن»، درباره زنانی محصنه و زنانی به کاربرد که به گونه‌ای ظاهراً مردانه رفتار می‌کردند.

فمینیسم به عنوان یک اصطلاح سیاسی، از سال ۱۸۳۷ م. وارد فرهنگ فرانسه شد. این واژه هر چند در ارائه چهره‌ای کلی و منهای مشخصه‌های یک مکتب سیاسی-اجتماعی، واژه‌ای گویا است؛ اما با دارا بودن این کلیت مفهومی، از مؤلفه‌ها و شناسه‌های معرفی یک تفکر خاص، تهی می‌باشد. برای فهم معنای خاص اراده شده از فمینیسم، به پسوند آن نیاز است و این پسوندها هستند که تعیین کننده نوع گسترش، مشخصه‌ها و اهداف خاص آن می‌باشند و بدین ترتیب است که مثلاً فمینیسم رادیکال از فمینیسم سوسیالیست متمایز می‌گردد.

در مباحث آکادمیک، فمینیسم به معنای اعم، شامل هر گونه مطالبات حقوقی و اجتماعی زنان است؛ اما آن چه امروز به عنوان فمینیسم مطرح می‌شود، فمینیسم به معنای اخص است که جنبشی کاملاً سیاسی - ایدئولوژیکی و حمایت شده از کانون‌های خاص در جهان است.

بهتر آن است که بگوییم فمینیسم قبل از آن که یک مکتب و ایدئولوژی مستقل باشد، یک وجه اجتماعی برای احقاق حقوق زن مظلوم در اروپا و غرب است. در دهه ۱۸۴۰ م، جنبش حقوق زنان در ایالات متحده ظهور کرد و به فعالیت در جهت تبیین جایگاه زن در جامعه آمریکا پرداخت. دستاورد مهم این فعالیت‌ها، اعلامیه «احساسات» است که خواهان رعایت اصول آزادی و برابری در مورد زنان بود. قبل از ظهور جنبش‌های مدافع حقوق زنان، نویسندگان زن درباره نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های اجتماعی علیه زنان، مطالبی نوشته بودند. در واقع، آغازگر این گونه جنبش‌ها و منشأ پیدایش نهضت فمینیسم، همین نویسندگان بودند که با تحولات فکری و فرهنگی، زمینه خیزش زنان جهت احقاق مطالبات خود را فراهم نمودند. به عنوان نمونه، می‌توان به خانم مری ولستن کرافت، نویسنده «احقاق حقوق زنان» و سیمون دو بووار، نویسنده «جنس دوم» اشاره نمود. در یک جمع‌بندی کلی از تعریف فمینیسم، می‌توان گفت جنبش‌های فعالی از حقوق زنان، چه در جهان غرب و چه در کشورهای اسلامی، در اعتراض به برخی نابرابری‌های اجتماعی شکل گرفتند؛ اما با گذشت زمان، به جریانی فرهنگی تبدیل شدند که براساس انگاره‌های مشخص اعتقادی، به تحلیل نابرابری‌های زنان و آرمان‌های زنانه پرداختند. امروزه، واژه فمینیسم به دفاع از حقوق زنان بر اساس آرمان برابری طلبی اطلاق می‌شود.

## مبانی معرفتی فمینیسم

معرفت‌شناسی شاخه‌ای از فلسفه می‌باشد که از معرفت آدمی بحث می‌کند. معرفت چیست و چه اقسامی دارد؟ آیا همواره معرفت بشری، معرفت معتبری است یا در مواردی خطاپذیر است؟ معرفت امکان‌پذیر است یا خیر؟ اینها پاره‌ای از مسائل است که از قدیم در میان فلاسفه یونان مطرح بوده و تدریجاً هم در طول تاریخ، برخی فلاسفه پاسخ‌های متفاوتی به آنها داده‌اند.

اما امروزه معرفت‌شناسی بیش از آنکه یک دانش باشد یک ابزار سیاسی است. لذا جنبش‌های سیاسی متفاوت تلاش می‌کنند که بر اساس این ابزار، موفقیت‌هایی را بدست بیاورند. اگر فمینیسم را هم به عنوان یک جنبش اجتماعی زنان در نظر بگیریم از این نکته مستثنی نبوده که تلاش کرده است به کمک این ابزار یک نوع مقبولیتی در میان اندیشمندان کسب کند. در دوره جدید یکی از نکات مهمی که جلب توجه می‌کند رشد چشم‌گیر علم است. علم جدید در دوره جدید توسعه فوق‌العاده‌ای یافته است و برخی هم ویژگی اصلی جهان معاصر را علم جدید می‌دانند.

علم جدید گرچه توفیقاتی را برای بشر به ارمغان آورد ولی نتایج و پیامدهایی را نیز در جامعه داشت و مشکلاتی را هم به بار آورد. یکی از مشکلاتی که بوجود آورد این بود که نحوه زندگی و برخوردهای اجتماعی بشر را تغییر داد. هم‌چنین موقعیت زنان و مردان را به گونه دیگری تغییر داد. می‌توان مشکلاتی را که در دوره جدید برای زنان در جامعه علمی بوجود آمد و به دنبال آن جنبش فمینیسم رشد کرد را هم در پرتو رشد علم ببینند. به عنوان یکی از نمونه‌های بارز این مسأله موضوع “تقسیم کار” را در نظر بگیرید. در تقسیم کار جدید زنان نقش دیگری و مردان هم نقش متفاوتی داشتند. جنبش‌های فمینیستی در اعتراض به مسائلی از قبیل تقسیم کار و موقعیت زنان در جامعه غرب شکل گرفت و تدریجاً به صورت یک نظام فکری درآمد. فمینیسم

برای اینکه در میان فلسفه جدید راهی باز نماید و به یک مکتب فکری تبدیل شود، تلاش کرد تا یک نوع معرفت‌شناسی خاص را طراحی کند. اگر بخواهیم بحث را از مبانی فکری آن شروع کنیم باید به مهمترین نقطه‌ای که فمینیست‌ها بر آن تأکید دارند اشاره کرد؛ تمایز جنس و جنسیت. فمینیست‌ها قائل هستند که میان جنس و جنسیت تفاوت است. جنس مربوط به تفاوت‌های بیولوژیکی مرد و زن است اما جنسیت تفاوت‌های اجتماعی مرد و زن را نشان می‌دهد. این تقسیم اساس اصلی کارهای فمینیست‌هاست. آنها می‌گویند که زن و مرد یک تفاوت بیولوژیکی دارند و یک تفاوت اجتماعی. در طول تاریخ، فلاسفه چنین طرز تلقی‌ای را داشتند که تفاوت‌های بیولوژیکی مرد و زن تمام تفاوت‌های اجتماعی آنها را توجیه می‌کند. مثلاً اینکه چرا زنان یک دسته از شغل‌های اجتماعی خاصی را عهده‌دار می‌شوند به خاطر وضعیت بیولوژیکی آنهاست. مردها هم به همین علت یک دسته از کارهای سنگین را عهده‌دار می‌شوند. هم‌چنین بسیاری از موقعیت‌های اجتماعی‌ای که زنان دارند با وضعیت بیولوژیکی آنها متناسب است و موقعیت اجتماعی مرد هم برخاسته از وضعیت بیولوژیکی او است. فمینیست‌ها بر پایه این عقیده می‌گویند تفاوت‌های بیولوژیکی مرد و زن و تفاوت‌های اجتماعی آنها ارتباطی با هم ندارند. آن چیزی که برای زنان مشکل‌آفرین بوده جنسیت آنهاست نه جنس آنها. یعنی جوامع مختلف یک تصاویر مختلفی از زنان دارند و یک تفاوت‌های فرهنگی میان زن و مرد قائلند که همین تفاوت‌ها مشکل‌آفرین بوده و این تفاوت‌ها که در غالب واژه جنسیت به آن اشاره می‌کنند، ارتباطی به تفاوت‌های بیولوژیکی ندارد. این اولین تمایزی است که فمینیست‌ها بر آن تأکید دارند و تلاش می‌کنند همین نقش جنسیت را در معرفت‌نشان دهند.

یکی از بحث‌هایی که فمینیست‌ها دارند این است اگر قرار بود زنان، تاریخ فلسفه را می‌نوشتند، فلسفه عالم متفاوت بود. زیرا زنان از لحاظ موقعیت اجتماعی متفاوت هستند و می‌توانند معرفت دیگری داشته باشند بنابراین معرفت مردان با معرفت زنان کاملاً متفاوت است.

فمینیست‌ها معرفت‌شناسی خود را در دو رکن خلاصه کرده‌اند؛ یکی انتقاد از اصالت فرد و دیگری نقش و جایگاه معرفت. تمام تلاش فمینیست‌ها معطوف به این است که اولاً معرفت زنانه با معرفت مردانه متفاوت است، ثانیاً معرفت زنانه امتیاز و ویژگی خاصی به معرفت مردانه دارد. بنابراین ادعای اول آنها در باب معرفت‌شناسی این است که معرفت با جنسیت متفاوت است. این طور نیست که معرفت در زن و مرد یکی باشد. زن و مرد از

این لحاظ که موقعیت اجتماعی متفاوتی دارند، معرفت متفاوتی هم دارند و معرفت زن بر معرفت مرد امتیاز و ویژگی دارد. این خلاصه معرفت‌شناسی فمینیستی است. در «فلسفه علم» هم همین بحث را مطرح می‌کنند و می‌گویند علم تجربی‌ای که در دوره جدید رشد پیدا کرده است، علم تجربی مردان است. اگر قرار بود عالمان علوم تجربی زنان می‌بودند، علم تجربی شکل و محتوای دیگری داشت. بنابراین علم تجربی زنان با علم تجربی مردان تفاوت دارد. هم‌چنین علم تجربی زنان بر علم تجربی مردان ترجیح و امتیاز ویژه‌ای دارد. حالا شما با یک نگاه کلی متوجه می‌شوید که فمینیسم در ابتدا یک جنبش خیرخواهانه است که می‌خواهد زنان را در جامعه جدید غرب از مشکلات بوجود آمده نجات دهد ولی نهایتاً به یک جنبش افراطی فکری می‌انجامد که در واقع معتقد است که معرفت اصلی معرفتی است که زن دارد. زن یک جایگاه ویژه‌ای را در اجتماع دارد و آن جایگاه باعث می‌شود که معرفت زن معرفت واقع‌نما شود ولی معرفت مرد، معرفت واقع‌نمایی نیست. اولین بحثی که اینها در معرفت‌شناسی خود مطرح کردند بحث انتقاد از اصالت فرد است. الان برخی از بحث‌های فمینیستی در برخی از مطبوعات و مجلات ما مطرح می‌شود ولی عمدتاً مباحثی که مطرح می‌شود از سنخ مباحث حقوقی است. یعنی به تفاوت زن و مرد از زاویه حقوقی نگاه می‌شود تا از زاویه معرفت‌شناسانه. ولی شما هنگامیکه بحث‌های فمینیستی را در غرب تعقیب می‌کنید می‌بینید در آنجا به جای اینکه از زاویه‌ای حقوقی نگاه کنند از زاویه‌ای معرفتی مسأله را می‌بینند و مسائل حقوقی را به مسائل معرفتی بر می‌گردانند. ولی در جامعه ما بیشتر بحث‌هایی که درباره موقعیت زنان در اجتماع صورت می‌گیرد، اساساً مباحث حقوقی است و به بحث‌های معرفتی توجهی نمی‌شود. دلیل اینکه چرا در غرب اینگونه است، روشن است. چون اگر شما یک نظام حقوقی خاصی برای زنان قائل هستید، این نظام حقوقی خاص مبتنی بر یک نوع معرفت‌شناسی خاص است. لذا بحث مبنایی‌تر نسبت به زنان باید به بحث‌های معرفتی برگردد و از این جهت مباحث معرفت‌شناسی فمینیستی در غرب اهمیت ویژه‌ای دارد. جهت دیگر اهمیت مباحث معرفت‌شناسی در جهان جدید این است که تنها به یک ابزار سیاسی تبدیل می‌شوند. مکاتبی می‌توانند زنده بمانند و قدرت اجتماعی و سیاسی داشته باشند که نظام معرفت‌شناسی جدید و ویژه‌ای داشته باشند. لذا فمینیست‌ها هم تلاش کردند که یک نظام معرفت‌شناسی دقیق را طراحی کنند. اشاره شد، اولین بحثی که آنها به آن پرداختند، بحث انتقاد از اصالت فرد است. فمینیست‌ها گفتند که اگر تاریخ معرفت‌شناسی را در نظر بگیرید؛ همه معرفت‌شناسان ویژگی مشترکی دارند.

آن ویژگی مشترک این بوده که اینها فردگرا بوده‌اند. منظور این است که اینها فرض می‌کردند موجود انسان که همان فاعل شناسایی است، موجودی است که معرفت را کسب می‌کند. این موجود فارغ از شرایط اجتماعی می‌ایستد و با خود خلوت می‌کند و به معرفت می‌رسد. دکارت تصور می‌کرد که من وقتی می‌خواهم به معرفت برسم باید از اجتماع جدا شوم و در گوشه‌ای بنشینم و معرفت خود را بررسی کنم. آنها وقتی ذهن بشر را بررسی می‌کردند در واقع دنبال این بودند که ذهن فارغ از اجتماع را، ذهنی را که آلوده به مسائل اجتماعی و سیاسی نیست مورد بحث قرار می‌دهند. وقتی بحث می‌کردند که به عنوان مثال، معرفت ممکن است یا نه، بحث آنها معرفت انسانی بود که از اجتماع بریده است. از انسانی بحث نمی‌کردند که داخل اجتماع زندگی می‌کند. از انسانی بحث می‌کردند که با خود خلوت کرده و معلومات خود را بررسی می‌کند. هم‌چنین وقتی بحث می‌کردند که آیا معرفت‌های من همه معتبر است یا نه، یا برخی معتبر نیست خود را به تنهایی در نظر می‌گرفتند. به هر حال تمام معرفت‌شناسان غرب در این ویژگی مشترک بودند که فاعل شناسایی را به صورت فرد مجزا و جدا از اجتماع در نظر می‌گرفتند. اولین انتقادی که فمنیست‌ها دارند این است که ما چنین موجودی نداریم. ما انسانی نداریم که جدا از جامعه باشد و معرفت او در انزوا شکل بگیرد. بلکه معرفت هر انسانی در درون اجتماع شکل می‌گیرد. انسان موجودی اجتماعی است، معرفت هم به تعبیر برخی سرشت اجتماعی دارد و این بحثی است که بعضی از معرفت‌شناسان جدید از جمله فمنیست‌ها مطرح کردند. معرفت پدیده‌ای است که در انزوا شکل نمی‌گیرد بلکه در درون اجتماع متولد می‌شود و در درون اجتماع ساخته می‌شود. یعنی معرفت متأثر از شرایط اجتماعی و سیاسی است. به عبارتی دیگر معرفت ما وابسته به شرایط اجتماعی و سیاسی‌ای است که در آن شرایط زندگی می‌کنیم. آن شرایط اجتماعی و سیاسی به معرفت و محتوای آن شکل می‌دهد. برای مثال کشف ویتامین متأثر از شرایط اجتماعی است. می‌دانید ویتامین را بعد از جنگ جهانی اول کشف کردند. البته شرایط اجتماعی آن موقع هم قابل پیش‌بینی است. چون بعد از جنگ جهانی، فقر و فلاکت و بیماری زیاد بود و دانشمندان به دنبال راه حلی بودند که این بیماری‌ها را کنترل کنند. آنها متوجه شدند عاملی در بدن انسان هست که اسم آن را ویتامین گذاشتند و کمبود این عامل باعث می‌شود که ضعف بدنی در انسان بروز کند. در این اوضاع و شرایط بود که ویتامین کشف شد. کشف ویتامین یک پدیده اجتماعی است، یک معرفت است که سرشت اجتماعی دارد. اگر جنگ رخ نمی‌داد و به اصطلاح یک ضعف‌هایی در نوع بشر ظاهر نمی‌شد، این شرایط اجتماعی سیاسی پیش نمی‌آمد و معرفت آن

هم شکل نمی‌گرفت. هر معرفتی در سیاق و شرایط اجتماعی خاص متولد می‌شود. این‌طور نیست که ذهن بشر به کل حقایق عالم، یک جا دست پیدا کند بلکه متناسب با شرایط اجتماعی خود، افقی به سوی عالم حقایق برای او باز می‌شود و متناسب با آن شرایط، گوشه‌ای از حقایق را می‌بیند. بنابراین تولد و تولید معرفت در پرتو یک سری شرایط اجتماعی و سیاسی است. معنای دیگری که فمینیست‌ها از این اصل که معرفت سرشت اجتماعی دارد دنبال می‌کنند، این است که جنسیت در معرفت تأثیر دارد. اینکه موجود انسان در جامعه چه جایگاهی دارد، جایگاه او جایگاه زنانه و یا مردانه است و چه موقعیتی دارد معرفت او هم متفاوت می‌شود. معرفت سرشت اجتماعی دارد یعنی اینکه آن تمایز اجتماعی زن و مرد در معرفت آنها تأثیر دارد. معنای دیگری که فمینیست‌ها برای این اصل قائل شدند این است که طبقات اجتماعی در معرفت تأثیر دارند. این اصل سوم را بیشتر مارکسیست‌ها مطرح کردند. آنها قائل بودند که طبقه کارگر یک نوع معرفت دارد، طبقه سرمایه‌دار هم معرفت دیگری دارد و معرفت امری خنثا نیست.

این‌طور نیست که ذهن بشر فارغ از طبقات اجتماعی به معرفت برسد. بلکه طبقه اجتماعی‌ای که در آن زندگی می‌کند به معرفت او شکل می‌دهد.

فمینیست‌ها معانی دیگر هم مطرح کردند. آنها در مورد اصالت فرد بیشتر به این سمت آمدند که سرشت اجتماعی معرفت را اثبات کنند. البته بحث سرشت اجتماعی معرفت در واقع در سه زمینه مطرح می‌شود. یک زمینه‌ای که بحث سرشت اجتماعی معرفت مطرح شده بحث جامعه‌شناسی معرفت است. یک زمینه جامعه‌شناسی علم است و زمینه دیگر معرفت‌شناسی اجتماعی است.

اینها سه زمینه هستند که خیلی به هم نزدیک هستند ولی تفاوت‌هایی هم با هم دارند و این بحث که معرفت سرشت اجتماعی دارد در هر سه رشته به صورت‌های متفاوت مطرح شده است. جامعه‌شناسی معرفت یک زمینه تجربی است یعنی به شکل‌گیری معرفت به صورت کلی در جامعه توجه دارد و بحث‌های تجربی می‌کند و تحقیق می‌کند که به عنوان مثال نقش نهادهای اجتماعی در تولید معرفت چیست؟ جامعه‌شناسی معرفت را برای اولین بار مارکسیست‌ها مطرح کردند. مارکس با تمایزی که میان طبقات اجتماعی و نقش طبقات اجتماعی در معرفت قائل بود، جامعه‌شناسی معرفت را پایه‌گذاری کرد و آنهايي که بعد از او آمدند جعل و تغییرهایی را در مباحث مارکس انجام دادند. جامعه‌شناسی علم یک شعبه خاص از جامعه‌شناسی معرفت است. در جامعه‌شناسی

علم، علم تجربی به طور خاص مورد نظر است یعنی با معرفت به طور کلی سروکار ندارند، حالا اعم از علوم انسانی و اجتماعی و طبیعی و غیره. بلکه با علوم تجربی سروکار دارند.

یعنی اینکه علوم تجربی در جامعه چگونه تولید می‌شود و نقش نهادهای اجتماعی در تولید علم چیست؟ علم به معنای خاص کلمه همان علم تجربی است. معرفت‌شناسی اجتماعی در واقع شاخه‌ای از معرفت‌شناسی از فلسفه است برخلاف آن دو شاخه قبلی که شاخه‌ای از جامعه‌شناسی بودند.

معرفت‌شناسی از یک لحاظ به معرفت‌شناسی فردی و اجتماعی تقسیم می‌شود. معرفت‌شناسی فردی فاعل شناسایی را فارغ از اجتماع در نظر می‌گیرد و مورد بحث قرار می‌دهد که این فاعل شناسایی که دور از اجتماع است چگونه به آن معرفت می‌رسد و از چه راهی می‌تواند مطمئن باشد که معرفت او یقینی است. اما معرفت‌شناسی اجتماعی، فاعل شناسایی را موجود انسان در صحنه اجتماع در نظر می‌گیرد و قائل است که انسان جدا از اجتماع به معرفت نمی‌تواند برسد. این بحث هم در هر سه زمینه مطرح شده و فمینیست‌ها هم به معرفت‌شناسی اجتماعی توجه زیادی دارند. اصلاً آنها مهم‌ترین رکنی که مطرح می‌کنند این است که اصالت فرد را در معرفت‌شناسی مورد نقد قرار می‌دهند و برای اینکه نشان دهند معرفت زنانه بر معرفت مردانه ترجیح دارد. نخستین گامی که باید بردارند این است که باید نشان دهند که جنسیت و شرایط اجتماعی در معرفت تأثیر دارد. لذا معرفت‌شناسی فردی را رد می‌کنند. اصالت فرد رکن اصلی معرفت‌شناسی فردی است. لذا نخستین نکته‌ای که در نقد معرفت‌شناسی فردی مطرح می‌کنند توجه به سرشت اجتماعی معرفت است. این بحث سرشت اجتماعی از بحث‌هایی است که به صورت دقیق مطرح نشده است. بعضی از صور آن را شاید تا حدی بتوان پذیرفت و بعضی از صور آن مورد قبول نیست. می‌توان روی این مسأله که معرفت سرشت اجتماعی دارد بحث کرد، یعنی آیا برخی از راه‌های رسیدن به معرفت، راه‌های اجتماعی است؟ این بحث یک نوع بحث انتقادی نسبت به ادعای فمینیست‌هاست. یک بحثی که می‌توان نشان داد این است که بگوییم سرشت اجتماعی معرفت در این حد معقول است که برخی از راه‌های اصول معرفت راه‌های اجتماعی است. راه‌های رسیدن به معرفت گاهی راه‌های فردی است و گاهی راه‌های اجتماعی است. یکی از راه‌های اجتماعی دست‌یابی به اصول معرفت، علم تاریخ است. ما با رجوع به اسناد تاریخی، معرفت به گذشته را پیدا می‌کنیم. معرفت تاریخی به یک معنا معرفت اجتماعی است. یعنی ما تنها به نقل قول یک مورخ اکتفا نمی‌کنیم بلکه به مورخان متعددی که توافق

دارند بر اینکه یک مطلبی در گذشته رخ داده است رجوع می‌کنیم. اگر یک کتاب تاریخ را پیدا کنید که فقط آن کتاب بگوید که فلان حادثه در چند قرن پیش رخ داده است، چنین معرفتی را مطمئن نمی‌دانند ولی اگر ۱۰ مورخ بنویسند که ۱۰ قرن پیش چنین حادثه‌ای رخ داده است در این صورت آن معرفت، معرفت مطمئن است. بنابراین یکی از راه‌های مطمئن معرفت، راه اجتماعی است. در مقابل، بعضی از راه‌ها، راه‌های فردی است. مثلاً انسان عالم خارج را می‌بیند، می‌بیند که هوا روشن است و این معرفت را به دست می‌آورد که هوا روشن است. لذا ممکن است که بعضی از راه‌های حصول معرفت راه‌های فردی باشد و بعضی از راه‌ها، راه‌های اجتماعی. به این معنا می‌توان قبول کرد که در برخی از موارد، معرفت سرشت اجتماعی دارد.

بحث دیگری را هم می‌توان مطرح کرد و آن هم این است که صورت برخی از مکاتب را اجتماع تعیین می‌کند. یعنی اینکه صورت تغییر معرفت شما چیست و چگونه تقریر می‌شود. این را اجتماع تعیین می‌کند. فرض کنید صورت تقریر کشف ویتامین را، به عنوان عنصری که می‌تواند مشکل ضعف بدن را حل کند، شرایط اجتماعی تعیین می‌کند. اگر شرایط اجتماعی به نحوه‌ای نبود که جنگ رخ نمی‌داد و بشر دچار ضعف بدنی نمی‌شد، پزشکان به فکر نمی‌افتادند که این عامل را کشف کنند. بنابراین صورت مسأله را شرایط اجتماعی تعیین می‌کند. ولی آیا محتوا واقعاً در خارج هست یا خیر، این را جامعه تعیین نمی‌کند. جامعه صورت مسأله را می‌سازد و محتوا را علم تعیین می‌کند. به این معنا هم درست است که در برخی از موارد، صورت‌بخشی از معارف ما را جامعه تعیین می‌کند اما نه محتوای آن را.

اما فمنیست‌ها بالاتر از این رفتند. آنها قائل هستند که اولاً نه تنها صورت را شرایط اجتماعی تعیین می‌کند بلکه محتوای معرفت را نیز تعیین می‌کند، از جمله شرایط اجتماعی که در تعیین محتوای معرفت نقش دارد، جنسیت است. اینکه فاعل شناسایی مرد یا زن است، محتوای معرفت او هم فرق می‌کند. لذا یک نفر طرفدار فمنیست وقتی یک نصّ دینی را می‌خواند ممکن است فهم متفاوتی از کسی که فمنیست نیست داشته باشد.

## تاریخچه تکوین فمینیسم و مروری بر جنبش‌های آن

پس از سپری شدن هزاره جهل و نادانی فرهنگ و تمدن قرون وسطایی غربی و ظهور صر نوزایی و روشنگری، اندیشمندان و متفکران از اواخر قرن ۱۷ تا اواخر قرن ۱۸، تحت تاثیر اکتشافات جدید علمی و فلسفی و نیز فن‌آوری این دوره، بنیان فکری و جهان‌بینی نوینی را پایه‌گذاری نمودند.

دست‌کم پیامد نهضت رنسانس، فروریختن مناسبات اجتماعی و زیر سؤال رفتن بسیاری از ارزش‌ها و هنجارهای رایج آن دوران بود. از این پس، نحله‌ها و مکاتب مهم فلسفی، سیاسی و اقتصادی یکی پس از دیگری به منصفه ظهور رسیدند.

تفکرات و نظریات نوین اندیشمندانی همچون نیوتن و گالیله از جمله نظریات این دوران است که تاثیرات ژرفی بر تعیین نوع نگرش و نیز جهان‌بینی جدید بشر از خود بر جای گذاشت.

و در عرصه سیاست و اخلاق نیز تاثیر عمیقی داشت که از آن جمله، می‌توان به اعلامیه حقوق بشر فرانسه (۱۷۸۹ م) و نیز نظریه حقوق طبیعی افراد اشاره کرد که اساس اعلامیه استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶ م گردید. این نگرش‌ها و تفکرات نوین، جهان را به دو نوع و گروه عقلی و غیرعقلی تقسیم نمود. دنیای عقلی و عینی دنیایی است که مبنای عمل انسانی بوده و قابل فهم و عمل و محصول دنیای عقلی اوست. اما دنیای غیر عقلی شامل مجموعه دنیای ذهنی، ارزش‌ها و اخلاقیات و به طور کلی، عواطف و احساسات افراد است.

جهان عقلی و عینی، جهان اولی و جهان ذهنی و غیر عقلی جهان ثانوی و در مرتبه دوم قرار دارد. دقیقاً همین اساس و مبنای تقسیم‌بندی جهان زمینه پیدایش تفکرات فمینیستی را فراهم آورد؛ زیرا از نظر اندیشمندان و متفکران دوره عصر روشنگری، مردان به دنیا و جهان عقلی اولی و زنان به دنیای غیر عقلی و ثانوی تعلق

دارند به گونه‌ای که با مراجعه به آثار متفکران و اندیشمندان آن دوران، به خوبی درمی‌یابیم که وقتی حتی از اطلاق «حقوق طبیعی» جامعه بشری صحبت می‌شود، منظور، حقوق مردان است و هرگز این حقوق به زنان و بردگان تعلق ندارد. حتی در اعلامیه حقوق بشر فرانسه هم هیچ حقی برای زنان مطرح نشده بود. اعلامیه معروف حقوق بشر که به سال ۱۷۹۱ در اوایل انقلاب کبیر فرانسه منتشر شد نیز ابتدا به نام «حقوق مردان» معروف بود. جالب توجه آن که علاوه بر موارد مزبور، آثار متفکران بزرگی همچون جان لاک در کتاب دومین رساله و ژان ژاک روسو در کتاب استدلالی بر اقتصاد سیاسی و نیز امانوئل کانت در کتاب مناسبات بین دو جنس نیز متأثر از افکار حاکم بر این دوره بوده است.

در این آثار، هیچ‌گونه حقوقی برای زنان مطرح نشده و منکر هرگونه حق طبیعی برای آنان شده‌اند. در بورژوازی متوسط انگلیس زنان امنیت انسان دوستانه بورژوازی کلان را نداشتند. آنها وقتی که می‌خواستند نیازهای خود و فرزندانشان را برآورده سازند، بامشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شدند. ماری ولی استون کرافت در سال ۱۷۹۱ با الهام از انقلاب فرانسه یک مقاله فمینیستی تحت عنوان «دادخواستی برای حقوق زنان» منتشر کرد که در آن بر آیین روسو و ایستار انقلابیون فرانسه و بورژوازی همه کشورها که دختران را از برابری آموزشی با پسران محروم می‌کند شورید. در سال ۱۷۹۳، زنان پس از شرکت فعالانه در جنگ ۱۷۹۲ سه سؤال زیر را به نمایندگی مجلس فرانسه تقدیم داشتند:

الف - آیا گردهمایی زنان در پاریس مجاز است؟

ب - آیا زنان می‌توانند از حقوق سیاسی برخوردار بوده و نقشی فعال در امور دولتی داشته باشند؟

ج - آیا زنان می‌توانند در انجمن‌های سیاسی و یا انجمن‌های مردمی گردهم آیند و مشاوره کنند؟

اعضای مجلس با اعلام رای منفی به این سه سؤال، موجبات «مرگ سیاسی» زنان را فراهم آوردند.

در خصوص جنبش‌های فمینیستی، شاید بتوان عملی‌ترین و اولین جنبش را حرکت‌های ضد برده‌داری در آمریکا و نیز بهبود وضع کارگران در آمریکای شمالی به رهبری فرانسیس رایت به سال ۱۸۳۰ دانست که اولین اجتماع آزاد و مختلط را برای بردگان و دیگر شهروندان آمریکایی به وجود آورد. این نوع حرکت‌ها ارتباط نزدیکی با نهضت‌های زنان در آمریکا داشت. در اولین گردهمایی جهانی، که برای دفاع از حقوق زنان به سال ۱۸۴۸ در

راستای جنبش‌های ضد برده‌داری در لندن تشکیل شد، به زنان حق شرکت در یک تالار با مردان داده نشد. البته، فمینیسم به عنوان یک جنبش سیاسی به سال ۱۸۴۸ با نام نهضت‌سیکافالز در آمریکا مطرح شد. در همین سال بود که اولین منشور دفاع از حقوق زنان در کشور آمریکا اعلام شد. از آن پس، دانشمندانی همچون آگوست کنت (۱۸۵۷) و جان استوارت میل (۱۸۶۹) نظریه برابری زن و مرد را در چارچوب حقوق فردی و اومانیستی مطرح کردند.

در مجموع، نهضت فمینیسم در جوامع غربی تا اواخر قرن نوزدهم توفیق چندانی نداشت، اما در اوایل قرن بیستم، اولین بار نهضت طرف‌داری از حقوق زنان در انگلیس به رهبری پاتک هورست آغاز و در بدو جنگ جهانی اول تا سال ۱۹۱۹ توانست تأثیرات عمیقی در جامعه انگلیس از خود بر جای گذارد. شعارهای این جنبش «رسیدن زنان به حق رای، کار و آموزش» بود که در سال ۱۹۱۸، برای اولین بار زنان انگلیسی به حق رای دست‌یافتند. در فرانسه نیز فمینیسم مردمی که در نیمه اول قرن ۱۹ در این کشور پدید آمد، اساساً توسط زنان طبقه متوسط و کارگر حمایت می‌شد.

این جنبش‌خواهان حقوق سیاسی و اقتصادی برای زنان بود و بر این اصل تکیه داشت که این حقوق نخست بوسیله مبارزه کارگران برای یک جامعه سوسیالیستی به دست می‌آید. بدین سان، در این تئوری، زنان عاملان اصلی آزادی شخصی خودنبوده‌اند. زیرا، علی‌رغم آن که مبارزات سرسختانه آنان برای به دست آوردن حقوق خود، کاملاً با مخالفت شدید سوسیالیست‌ها مواجه می‌شد، اما به این نتیجه منطقی نرسیدند که رهایی زنان فقط به دست خود آنان میسر می‌شود.

دسترسی به آموزش در تمامی سطوح برای فمینیست‌های قرن ۱۹ پیروزی بزرگی به شمار می‌رفت. در فرانسه، طرفداران حقوق اجتماعی زن برای دسترسی دختران به آموزش متوسط مبارزه بسیار سختی را آغاز کردند. دسترسی به دانشگاه در پایان قرن ۱۹ برای زنان ممکن شد که آن هم مقاومت شدید مردان را به همراه داشت. پس از جنگ جهانی دوم نیز اولین موفقیت نهضت فمینیستی تصریح به برابری حقوق زن و مرد در اعلامیه حقوق بشر بود که از سوی سازمان ملل در سال ۱۹۴۵ منتشر گردید. از این پس، و به ویژه پس از دهه ۶۰، جنبش‌های فمینیستی از یک جنبش برای کسب برابری حقوق زنان و مردان به یک نهضت جدید فکری تبدیل گردید که کاملاً با نهضت اولیه فمینیستی تفاوت ماهوی داشت: فمینیست‌های جدید، به ویژه پس

از دهه ۸۰، خواهان برابری کامل زن و مرد در تمامی عرصه از جمله، آموزش، حقوق و سیاست شدند و شعار جنبش‌های فمینیستی به شعار «زن بدون مردان و با رفتارهای مردانه» تبدیل گردید.

علاوه بر جنبش‌های فمینیستی در مغرب زمین، در جوامع سوسیالیستی و کمونیستی و در میان متفکران مارکسیسم نیز از حقوق زنان و نیز بیان مرارت‌ها و سختی‌هایی که زنان در جوامع سرمایه‌داری و غربی تحمل کرده‌اند، سخن به میان آمده است. مباحث مشهور کارل مارکس در خصوص «حقوق کارگران»، «از خود بیگانگی»، «جبر مادی‌گرایی» و مانند آن در این خصوص قابل ذکر است. در آغازین روزهای قرن بیستم مسائل متعددی که از قرون وسطی به ارث رسیده بود، ذهنیت فمینیست‌های غربی را به خود معطوف کرد. و لذا جنبش فمینیستی را در این قرن سبک و سیاقی دیگر بخشید. برخی از این مسائل عبارتند از:

- اعتراف به «مرگ مدنی» زن در خانواده و خلع ید از او در امور اقتصادی و سیاسی در قرن شانزدهم در فرانسه.

- طرد اخلاق جنسی دوگانه در قرن هفدهم توسط زنان انگلیس.

- این بینش زنان فرانسوی در آغاز قرن نوزدهم که براساس آن آزادی زنان از آزادی تمام کارگران جدایی‌ناپذیر است.

این آراء با اعمال بدیعی پیوند داشت: مقاومت‌ها و قیام‌های ملکه‌ها، شاهزادگان، بورژواها، عوام، زنان روستایی، کارگران و... که به آنان امکان داد تا در برابر موانعی که بر سر راه جنبش آنها ایجاد شده بود چیرگی یابند و سدهایی که موجب ایجاد موانع شده بود، از پیش پا بردارند.

## مبنای شکل‌گیری نهضت‌های فمینیستی

از جمله عوامل اصلی شکل‌گیری جنبش‌های فمینیستی، تبعیض و بی‌عدالتی جنسی است. هم تحلیل‌های مارکسیستی و هم تحلیل‌های غیر مارکسیستی مؤید این سخن است. در نظریات مارکسیستی، زنان به عنوان مستعمره و زیر دست مردان و تحت نظارت نظام جنسی ناعادلانه قرار گرفته‌اند، ایدئولوژی حاکم بر جامعه مردسالار سرمایه‌داری نیز آنان را همچون کارگران به اسارت و بردگی می‌کشد و بسان کالا خرید و فروش می‌کند.

علت اصلی ظهور جنبش فمینیستی در جوامع غربی در واقع ظلم و ستم‌هایی است که در این جوامع نسبت به زنان شده و آنان از حقوق طبیعی خود محروم مانده‌اند. این گروه ریشه و بنیان ستم‌ها و استبداد حاکم بر زنان را در وابستگی اقتصادی آنان به مردان و نیز وجود نظام خانواده مردسالار می‌دانند. از این رو، باید دست به اقدامی زد تا زنان از نظر اقتصادی به مردان وابسته نباشند. البته فرایند تصاعدی جنبش‌های فمینیستی در عصر حاضر، به نحوی دیگر امکان ظهور یافته و در قالبی نو و نظام‌های جدید اینک نیز زنان از حقوق طبیعی به گونه‌ای دیگر محروم مانده و مورد تبعیض جنسی قرار دارند.

فرایند صنعتی شدن جوامع در کنار ظهور دولت‌های مردم‌سالار، اساساً روابط سنتی حاکم بر این جوامع، به ویژه جوامع ماقبل صنعتی را دچار بحران و دگرگونی نموده است. بدین سان، با تغییر جوامع پسانوگرا، روابط نوین حاکم بر این جوامع مجدداً دچار تحول و دگرگونی گردید. در این چرخه تغییر، نهادی که بیش از همه دچار بحران هویت گردید، نهاد خانواده بود؛ نقش زنان در خانواده و منزلت سنتی آنان متحول شد. از یک سو، به دنبال ظهور حکومت‌ها و دولت‌های مردم‌سالار، نفوذ زنان طبقات بالا به میزان قابل توجهی کاهش یافت و از سوی

دیگر، در طبقات پایین نیز زنان به دلیل صنعتی شدن دست از کارهای سنتی خود شستند و - به میزان قابل توجهی قدرت اقتصادی خود را به دلیل ناتوانی از رقابت با واحدهای تولیدی جدید - از دست دادند.

از دیگر عوامل شکل‌گیری نهضت فمینیستی در جوامع غربی، وجود خشونت‌خانگی شدید می‌باشد. خانه غالباً به عنوان پناهگاه امنیت و خوشبختی تصور می‌شود. به عکس، در این جوامع، این مامن به جایگاهی خشن تبدیل گشته است. تا اواخر قرن نوزدهم، هیچ قانونی در انگلستان وجود نداشت که مانع از آن شود که مرد همسرش را مورد آزار جسمی قرار دهد، به استثنای آسیب جدی یا قتل.

آزار و تجاوز جنسی نیز از دیگر عوامل زمینه‌ساز شکل‌گیری نهضت فمینیستی در جوامع غربی است.

هر چند اساساً شکل‌گیری نهضت فمینیستی در این جوامع برای احیاء حقوق زنان و از جمله ایجاد اشتغال برای آنان بوده، با این وجود، همین تعداد اندک زنان شاغل نسبت به مردان نیز، از اندک حقوق بهره‌مند بودند. از جمله برای زنان شاغل در محیط‌های کار، میزان خشونت و آزار جنسی به مراتب بیش تر بوده است. آزار جنسی در محل کار می‌تواند به عنوان استفاده از اقتدار شغلی یا قدرت به منظور تحمیل خواست‌های جنسی تعریف شود.

علاوه بر آزار جنسی تجاوزات جنسی نیز از دیگر عوامل زمینه‌ساز نهضت فمینیستی بوده است. از میزان تجاوزات جنسی گزارش شده به پلیس، - هر چند این رقم ممکن است تا پنج‌برابر آمار رسمی باشد - در یک بررسی درباره ۱۲۳۶ زن در لندن آشکار ساخت که از هر شش تن یک نفر مورد تجاوز قرار گرفته بود و از هر پنج تن بقیه، یک تن توانسته بود با مبارزه مانع اقدام به تجاوز شود و در پایان روزهای قرن بیستم، فمینیست‌ها به خوبی فهمیده‌اند که برای توسعه خود نیاز به وضعیت عینی، اقتصادی، اجتماعی دارند. آن‌ها می‌دانند که مبارزه برای تسلط بر تولید مثل میلیون‌ها زن که امید زندگی آنان ۴۵ سال است، از سوء تغذیه رنج می‌برند و بی‌سوادند و در جهل بسر می‌برند، از بیماری‌های حاد و نبود کامل بهداشت صدمه می‌بینند، و عامل تولید مثل و مستخدم خانه هستند، تقریباً چنین مبارزه‌ای [در جوامع غربی با این اوصاف] غیر ممکن است.

## گرایش های فمینیستی

فمینیسم یک گرایش و مکتب واحد نیست. فمینیستها به این سؤال که اساساً چرا وضع زنان چنین است و راه حل آن چگونه است، پاسخ واحدی ارائه ندهاند. از نظر اخلاقی فمینیستها دارای یک ایده و سبک واحد نبودند، صور فمینیسم هم با اعتلا و ارتقای عفت و پاکدامنی و هم با ایجاد روابط جنسی آزاد پیوند داشته است. از نظر سیاسی نیز چهره فمینیسم در برگرفته درجات و سلسله مراتب مختلفی بوده است، از لیبرال سخت شروع و به چپ افراطی ختم میشود بنابراین فمینیسم همانند بیشتر ایدئولوژیها تداخلها و ناهماهنگیهایی در ارزشهای بنیادین خویش دارد که این مسائل باعث ظهور گرایشها و مکاتب متعدد در درون فمینیستها می‌گردد.

متفکران و اندیشمندان مطالعات زنان تا به امروز پنج نگرش و گرایش مهم از فمینیسم را مورد ارزیابی و تحلیل خویش قرار داده‌اند. لیبرالی، مارکسیستی، سوسیالیستی، رادیکال و پستمدرن نگرشها و گرایشهای هستند که در بسیاری از آثاری که درباره فمینیسم نوشته شده‌اند، مورد بررسی قرار گرفته است. بر این اساس در این مقاله سعی خواهد شد هر یک از گرایشهای پنجگانه مذکور بصورت مجزا مورد بررسی قرار گرفته و مباحثی در رابطه با اندیشمندان و اندیشههای مهم آن گرایش ارائه گردد.

## گرایش لیبرالی

برابری و رفع تبعیض جنسی مهمترین محور اصلی مطالعات فمینیسم لیبرال است. بر اساس بنیان فلسفی لیبرالها یعنی فردگرایی، زنان همانند مردان باید از حقوق و مزایای کامل شهروندی برخوردار باشند، زیرا در فردگرایی تمایزی میان زن و مرد وجود نداشته و زنان همانند مردان انسانند و جنسشان هیچ گونه ارتباطی با

برخورداری یا عدم برخورداری از حقوق مدنی ندارد. زنان از قابلیت قدرت تعقل کامل برخوردار بوده و لذا استحقاق برخورداری از تمام حقوق انسانی را دارا هستند.

مری ولستونکرافت، جان استوارت میل و هری تیلور از جمله مهمترین متفکران این گرایش محسوب می‌شوند. ولستونکرافت در نخستین متن مهم فمینیسم حقانیت حقوق زنان می‌گوید:

«زنان حق بهره‌مندی از همان حقوق و امتیازات مردان را دارند. اگر زنان به تحصیلات دست یابند و به نوبه خود مخلوقاتی صاحب عقل به شمار آیند، موضوع تفاوت جنسیتی اهمیت خود را در حیات سیاسی و اجتماعی از دست خواهد داد.»

جان استوارت میل که با همکاری همسرش هری تیلور کتاب انقیاد زنان را نوشته است، معتقد است: «جامعه باید بر طبق اصل «عقل» سازماندهی شود. جنسیت زنانه ناشی از تولد، بایستی یک امر نامربوط به شمار آید و لذا زنان باید حق بهره‌مندی از حقوق و آزادی‌هایی را داشته باشند که مردان از آن بهره‌مند می‌باشند به ویژه حق رأی برای زنان.»

براین اساس تفاوت میان دو جنس زن و مرد ذاتی نبوده بلکه نتیجه اجتماعی شدن و زندگی جمعی است. به نظر این دسته از فمینیستها تقریباً از لحظه تولد با پسرها و دخترها به شیوه متفاوتی رفتار می‌شود به گونه‌ای که زنان از پرورش تمامی استعدادشان به عنوان انسان بازداشته می‌شوند. این در حالی است که مردان و زنان از لحاظ استعداد با هم برابر بوده و زنان همانند مردان انسانهای کامل محسوب می‌شوند. تفاوت‌های میان مردان و زنان ناشی از روشها، انتظارات و قوانین تبعیض آمیز اجتماعی است که بر اساس آن پسران و دختران تربیت می‌شوند.

رفع تبعیض جنسی مرحله‌ای بالاتر از رفع تفاوت جنسی است. به نظر فمینیستهای لیبرال، برای بهبود مسائل زنان تنها برابری رسمی کافی نیست، بلکه باید قوانینی برای ممنوع کردن تبعیض علیه زنان وضع شود که بر اساس آن حقوقی برای زنان در محل کار، از قبیل مرخصی و دستمزد دوران زایمان، وضع شود.

به نظر این دسته از فمینیستها اصلاحات تنها راه رسیدن به آن حقوق است. گرچه هدف اولیه و اصلی فمینیستهای لیبرال، اعطای حقوق کامل شهروندی دموکراتیک به زنان است، اما این هدف با تعقل، متقاعدسازی دولت و جامعه و اصلاحات قانون اساسی تحقق می‌یابد. از این طریق است که حقوق قانونی، سیاسی، اجتماعی و

اقتصادی زنان به طور کامل تأمین شده و آنان در همه زمینه ها در جایگاهی مساوی با مردان قرار خواهند گرفت. با اصلاحاتی نهاد خانواده در آن تداوم یافته و مردان در آن نقش مساوی و برابر را در ایفای وظایف خانگی بر عهده خواهند داشت، علاوه آنکه زندگی زنان به هیچ وجه با موانع مصنوعی همچون پرورش کودکان مختل نخواهد شد.

محور عمده مطالعات فمینیسم مارکسیستی در رابطه با «برابری» و «حذف سرمایه داری» است. به نظر این دسته از فمینیستها سرمایه داری مشکل عمده نابرابری میان زنان و مردان است. سرمایه داری اساساً باعث دو ستم بر زنان شده است، اول آنکه زنان را از کارمزدی باز داشته است و بعد آنکه نقش آنان را در حوزه خانگی تعیین کرده است. به عبارت دیگر کار بی مزد زنان در مراقبت از نیروی کار و پرورش نسل بعدی کارگران، به سرمایه داری سود میرساند و برای بقای آن ضرورت دارد.

اگرچه مارکس به عنوان تئورسین و پدر مارکسیسم در ارتباط با زنان همچون یهود، بحثی ارائه نداده است، اما همکار دیرینش، انگلس، با نوشتن کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت (۱۸۸۴) مباحث مهمی در زمینه زنان و فمینیسم مطرح نمود. انگلس با حمله بر نهاد خانواده و ازدواج معتقد بود «خانواده هسته‌های» به دلیل ضرورت‌های نظام سرمایه داری تشکیل شده است، مردان از آنجا که میخواستند دارایی خود را به وارثان مشروع شان بسپارند، با ازدواج، زنان را کنترل کرده تا بفهمند وارثان حقیقی‌شان چه کسانی هستند. وی همچنین معتقد بود، رهایی زنان زمانی رخ خواهد داد که زنان بتوانند بطور گسترده در امر تولید شرکت کرده و وظایف خانگی خود را به حداقل برسانند. به عبارت دیگر استقلال اقتصادی زنان یکی از عوامل مهم برای رهایی زنان به شمار می‌رود.

میشل بارت با نوشتن کتاب ستم امروز بر زنان (۱۹۸۰) یکی از کاملترین توضیحات فمینیسم مارکسیستی را ارائه داده است. وی معتقد است استعمار زنان تنها ناشی از تفاوت‌های زیستی میان مردان و زنان و یا ضرورت‌های نظام سرمایه داری نبوده است بلکه ناشی از عقاید و ایدئولوژیهای مسلط نیز بوده است. به نظر وی این عقاید بدیهی میدانند که زنان فروتر از مردان بوده و وظیفه زنان همسری، مادری و یا مانند اینهاست. به نظر بارت، رمز ستم‌دگی زنان، نظام «خانواده یا خانوار» است. بر اساس ایدئولوژی حاکم بر نظام خانواده، خانواده هسته‌های به‌طور «طبیعی» شکل گرفته است.

این نوع نظام، امری جهان‌شمول بوده و تقسیم کار در آن نیز بر اساس طبیعت صورت پذیرفته است. تقسیم کاری که مرد را تأمین‌کننده امکانات اقتصادی و زن را تیماردار و تأمین‌کننده کار بی‌مزد خانگی میداند.

خانم الکساندرا کولنتای، بعنوان اولین زن سفیر در جهان، یکی دیگر از مارکسیستهای فمینیست است. وی معتقد است، مشکل عمده نابرابری، بقاء و ادامه مالکیت خصوصی است. وی حسادت و احساس مالکیت جنسی را به عنوان آخرین نشانه‌های ذهنیت مالکیت خصوصی دانسته که باید از طرف دولت ممنوع گردد. بر این اساس ایشان به الغای روابط تک‌همسری معتقد بوده و آن را برای سلامتی انسان بهتر میداند. همچنین اعتقاد دارد که رابطه جنسی را نباید جدی گرفت چرا که رابطه جنسی همانند تشنگی است که تنها باید ارضا شود.

بنابراین در گرایش مارکسیستی، پیدایش مالکیت خصوصی، روابط و مناسبات اجتماعی غلط، نهاد خانواده، نظام پدرسالاری و باز داشتن زنان از تولید عمومی از جمله عوامل مهم نابرابری میان زنان و مردان در جامعه محسوب میشود. بر این اساس فمینیستهای مدافع این نوع گرایش خواهان طلاق آسان، الغای روابط تک‌همسری، استقلال اقتصادی زنان، جدی نگرفتن روابط جنسی و از همه مهمتر حذف مالکیت خصوصی هستند.

از نظر سیاسی این دسته از فمینیستها راه‌حل را در انقلاب کمونیستی (پرولتاریا) می‌بینند. اینان معتقدند همانگونه که نجات کارگران و طبقه پرولتاریا از سرمایه‌داری با انقلاب کمونیستی تحقق خواهد پذیرفت، رفع نابرابری میان زنان و مردان نیز با انقلاب کمونیستی امکانپذیر خواهد شد چرا که اساساً تنها با حذف سرمایه‌داری است که تمام مشکلات از جمله مشکل زنان نیز حل خواهد شد.

## گرایش رادیکالی

«نجات زنان» و «حذف مردسالاری» محور اصلی مطالعات و مطالبات این دسته از فمینیستهاست. این گرایش در مطالعات فمینیستی آنقدر حائز اهمیت است که حتی برخی از محققان معتقدند جنبش اصلی فمینیسم در واقع همین گرایش رادیکالی است. بر اساس این نگرش از آنجا که هیچ حوزه‌ای از جامعه، از تبیین مردانه برکنار نیست، لذا نابرابریهای جنسیتی ناشی از نظام مستقل مردسالاری است.

هرچند سیمون دوبووار، ایوانیگز و جرمان گریبر، از جمله متفکران اولیه این گرایش به شمار می‌آیند، اما در اثر فعالیت سیاسی افرادی چون کیت میلر با نوشتن کتاب سیاست جنسیتی (۱۹۷۰) و شولامیت فایرستون با

نوشتن کتاب «دیالکتیک جنسیت (۱۹۷۲) است که گرایش رادیکالی به یک نظریه نظام مند درباره ظلم جنسیتی مبدل می‌گردد. فایرستون در کتاب دیالکتیک جنسیت (۱۹۷۴) معتقد است: فرودستی زنان نه تنها در زمینه‌های آشکاری مانند قانون و اشتغال تحقق دارد، بلکه در روابط شخصی نیز وجود دارد. زنان نه تنها از مردان متمایزند بلکه زیردست آنانند. اساساً مرد دشمن اصلی زن است، بنابراین وظیفه نظری فهمیدن نظام جنس و جنسیت، و وظیفه سیاسی پایان دادن به آن است. به نظر فایرستون تفاوت میان مردان و زنان مبنایی زیستی دارد. زنان به دلیل فیزیولوژی تناسلی شان و به این دلیل که ناگزیرند از نوزاد ناتوان انسان مراقبت کنند، از لحاظ جسمی ضعیف‌تر از مردانند. این امر روابط اجتماعی‌ای را ایجاد کرد که بر اساس آن زنان برای تأمین امنیت جسمانی خویش ناچارند به وابستگی به مردان تن دهند. اما چون پیشرفتهای تکنولوژیکی، بارداری را به نحو دیگر نیز میسر ساخته است، بنابراین مبنای زیستی عملاً خاصیت خویش را از دست داده و فرودستی زنان و در مقابل سلطه مردان دیگر ضرورتی ندارد. این پیشرفتهای زنان را از اجبار به بچه‌دار شدن رها کرده و در نتیجه مردان و زنان میتوانند در کار بچه آوردن و بچه داری سهیم شوند.

البته فمینیستهای رادیکال جدید این نظر را رد کرده و معتقدند، فرودستی زنان مبنای زیستی ندارد بلکه ناشی از زیستشناسی مردانه است. مردان به طور طبیعی خشناند و از خشونتشان برای تسلط یافتن بر زنان استفاده میکنند. مری دیلی در کتاب پزشکی زنان (۱۹۷۸) چند نمونه از شیوه‌هایی که مردان به بوسیله آنها زنان را آسیب رسانده‌اند و برای تسلط داشتن بر آنان خشونت را به کار برده‌اند را ذکر میکند: خودسوزی زن هندو-رسمی که بر طبق آن زن هندو خود را در آتش جنازه در حال سوختن شوهرش قربانی میکند- بستن پای زنان چینی، ختنه زنان آفریقایی، شکار مساحره‌های اروپایی و پزشکی زنان آمریکایی از این قبیل هستند.

در هر صورت فمینیستهای رادیکال معتقدند، امروزه فمینیسم به دنبال تساوی و برابری حقوق زنان و مردان نیست بلکه به دنبال یک تئوری مهم هست که منشأ اصلی کلیه پلیدیها را در برتری طلبی جنس مرد خلاصه می‌کند. اساساً برتری طلبی مردان از گناهان اولیه محسوب میشود.

این دسته از فمینیستها تئوری بزرگ خود را «چشم انداز جنسیت» خوانده‌اند، در قاموس اینها «جنسیت» حرف رمز است همچنانکه بهره‌کشی طبقاتی، نژادپرستی و نظایر آن از اشکال بی‌عدالتی در جامعه محسوب میشوند، «ظلم جنسیتی» بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین شکل بی‌عدالتی در جامعه است.

به نظر این دسته از فمنیستها اساساً اگر جامعه به عنوان «جامعه مردسالار» درک شود، روشنگر نقش محوری ظلم جنسیتی خواهد بود مردان در همه حوزه های زندگی به طور نظام مند زنان را زیر سلطه خود در آوردند و از این سلطه بهره مند میشوند، بنابراین رابطه میان دو جنس زن و مرد رابطه ای سیاسی است. مردان فرهنگ، دانش و توان ذهنی زنان را تماماً انکار می کنند به گونه ای که حتی علم مردانه برای مشروعیت بخشیدن به ایدئولوژیهای به کار برده میشود که زنان را فروتر از مردان و نقش آنان را نقش کارگران خانگی تعریف میکند.

این دسته از فمنیستها «انقلاب سیاسی» را تنها راه حل نجات زنان میدانند. تا زمانی که ذهن زنان از تصور مرد سالارانه زدوده نشود و ارزشهای سنتی مردانه از طریق فعالیتهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تضعیف نگردد و شیوه تولید دانش مردانه دگرگون نشود، مشکل زنان حل نخواهد شد. زنان باید بر اساس زنانگی واقعی هویت جدیدی برای خودشان به وجود آورند چرا که با ارزشترین خصوصیات، مربوط به خصوصیات خاص زنان است.

زنان باید جدا از مردان زندگی کنند چون حتی در نزدیکترین روابط، زنان زیر سلطه مردان قرار میگیرند. برخی از آنها آنقدر افراط ورزیدند که معتقد به کشتار جمعی مردان هستند.

به هر حال به نظر این دسته از فمنیستها استقلال کامل از مردسالاری، دگرگونی نظام خانواده، بی اهمیتی تک همسری، کنترل موالید رایگان، سقط جنین آزاد، جانبداری از همجنس گرایی زنانه برخی از خواسته هایی هستند که باید در تلاش سیاسی به آن دست یافت.

### گرایش سوسیالیستی

حذف نظام «سرمایه داری» و «مردسالاری» محور مطالعه فمنیستها در این نگرش است. فمنیستهای سوسیال معتقدند برای فهم مشکلات زنان و رهایی از آن باید هر دو نظام سرمایه داری و مردسالاری را به طور همزمان مورد مطالعه و ارزیابی قرار داد، که از این نظر این یک نگرشی «دوگانه گرا» است.

مردسالاری در جوامع سرمایه داری دارای شکل خاصی است. اگر چه مردسالاری فرایندی فراتاریخی است و مردان در تمام جوامع بر زنان اعمال قدرت می کنند اما زمانی که جوامع به سمت سرمایه داری پیش رفتند، مردسالاری در چنین جوامعی دارای شکل خاصی شده است.

سیلویا والبی (۱۹۸۸) یکی از متفکران برجسته این نگرش، معتقد است: تمایز میان حوزه عمومی و خصوصی به نفع هم سرمایه داران و هم مردان است.

سرمایه داری باعث گردید مردان به پیشرفت هایی نائل شوند، برخی از آنان به عرصه های سیاسی از جمله مجلس دست یافتند در حالی که هیچ زنی به این عرصه ها راه پیدا نکرد.

مردان در حوزه عمومی توانستند به مبانی قدرت جدید بسیاری دست یابند که زنان را به آنها راهی نبود.

این مسائل باعث شد که آنان بطور گسترده بر ایدئولوژیهای خانگی مسلط شوند.

بنابراین فرودستی زنان در جامعه سرمایه داری تنها حاصل منطق سرمایه داری یا مردسالاری نیست بلکه نتیجه تغییری در منابع قدرت مردانه در پی گسترش سرمایه داری است. هنگامی که اقتصاد خانگی محدود گردید و تولید سرمایه داری جایگزین آن شد، مردان در موقعیت کسب مبانی قدرت جدید قرار گرفتند. بنابراین از زمان پیدایش سرمایه داری شکل مردسالاری هم تغییر پیدا کرده است، مردسالاری خصوصی به مردسالاری عمومی تبدیل شده است.

در مردسالاری خصوصی تنها زنان را در خانه نگاه می داشتند در حالی که در مردسالاری عمومی مردان در تمام حوزه ها بر زنان مسلط اند.

در این گرایش رهایی زنان با «انقلاب اجتماعی» صورت خواهد پذیرفت. چرا که اساساً جنس، طبقه، نژاد، سن و ملیت همگی ستمدیدی زنان را پدید آورده و فقدان آزادی زنان، حاصل اوضاعی است که در آن زنان در حوزه های عمومی و خصوصی به سلطه مردان در می آیند، بنابراین رهایی زنان تنها زمانی فرا خواهد رسید که تقسیم جنسی کار در تمام حوزه ها از بین برود. به بیان دیگر روابط اجتماعی ای که مردم را به صورت کارگران و سرمایه داران و نیز زنان و مردان در می آورند باید از طریق انقلاب اجتماعی برچیده شوند. روابطی که ریشه در خود ساختار اجتماعی و اقتصادی دارد و لذا هیچ چیز کمتر از ایجاد تحول عمیق یا «انقلاب اجتماعی» قادر نیست یک چشم انداز نجات حقیقی را به زنان عرضه کند.

بر این اساس سوسیالیستهای متأخر توسعه کنترل موایید رایگان، سقط جنین، مراقبتهای درمانی و بهداشتی برای زنان، مراکز مراقبت از کودکان، رسمی شدن کار در خانه از سوی دولت و سهمیم شدن مردان در پرورش کودکان را خواستار شدند.

### گرایش پست‌مدرن

این گرایش نیز «حذف مردسالاری» را محور عمده مطالعات خویش قرار داده است. پستمدرن‌ها از آنجا که با ارائه هر گونه تفسیری واحد و جهانشمول از جهان مخالفت میکنند، در باب مسائل زنان نیز معتقدند همه نگرشهای فمینیستی چون در جهت ارائه تفسیری واحد و جهانشمول از زنان برآمدند، لذا دچار مشکل هستند. به نظر این دسته از فمینیستها اساساً ارائه تفسیری واحد و کلی در باب واقعیت، حقیقت، معرفت اخلاق و سیاست، در واقع تداوم فرهنگ مردسالارانه است، در حالی که در مقابل اینگونه تفسیرها، چندگانگی و کثرت امری مطلوب و ضروری به نظر میرسد.

میشل فوکو و ژاک دریدا، دو پست مدرن برجسته، تلاش کردند تفسیرهایی از فمینیسم ارائه دهند. در حالی که دریدا در مباحث اندیشه ای به «ساخت شکنی» توجه داشت، فوکو تلاش نمود تا بحث از «قدرت و همبستگی اش با دانش» را گسترش دهد. به نظر دریدا با توجه به دو قطبی بودن کاربردهای زبان مانند زمین و آسمان، ماده و روح، زن و مرد و غیره، باید اینها را از برداشتهای مابعد الطبیعه ای رها ساخته و بنیادهای ساخته شده آنها مورد سؤال قرار داد، و به تعبیری دیگر آنها باید «ساخت شکنی» شوند. مردسالاری علت است اما این «زبان» است که مردسالاری را بر تمام قلمرو فرهنگ و ادبیات حاکم کرده است. فوکو به کلّ مسأله جنسیت از جمله جایگاه و نقش زنان و ارتباط آنها با تولید و توزیع قدرت که عمدتاً مردسالارانه یا پدرسالارانه هستند نگریت.

به نظر این دسته از فمینیستها خصلتی به نام مؤنث و مذکر وجود ندارد. اساساً روابطی که بر زنان تحمیل میشود و برخوردهایی که میان دختر و پسر تفاوت ایجاد میکند ناشی از ساختهایی اجتماعی هستند که موجب بردگی زن در طول تاریخ شده و باید ساخت شکنی شوند. اما در عین حال آنها تأکید می کنند که این مسأله هیچ ارتباطی با ازدواج و نقش مادری ندارد.

بر این اساس با توجه به نگرش فمینیست‌های پست مدرن شاهد تحوّل در گرایش فمینیستی هستیم. در دهه ۱۹۹۰ علاقه فکری در نهضت فمینیستی از موضوعات سیاسی و اقتصادی به سمت موضوعات فرهنگی، روان‌شناختی و زبان‌شناختی سوق پیدا کرده است. نظریه پردازی درباره این موضوع در نوشته‌های فمینیستی فرانسوی، یا ساختارگرایی و نظریه فروپاشی شکوفا شده است.

## گرایش اسلامی

فمینیسم اسلامی اصطلاحی است که در چند سال اخیر، به ادبیات دفاع از حقوق زنان راه یافته و در برخی کشورهای اسلامی بخشی از زنان را به خود جذب نموده است. از اواخر قرن ۱۹ میلادی، اندیشه‌های زن‌گرایانه غربی توسط آثار مکتوب نویسندگان مسلمان آشنا به غرب، به کشورهای اسلامی راه یافت. شاید کشور مصر اولین کشور اسلامی باشد که اندیشه‌های فمینیستی به آن راه یافته باشد.

از مهم‌ترین آثار زن‌پژوهی این دوره می‌توان به کتاب «المرأة والمرأة الجديدة»، نوشته قاسم امین، اشاره کرد. وی سعی نمود بر اساس دیدگاه تجددگرایانه، به تفسیر و تأویل آموزه‌های دینی بپردازد؛ (۲۱) کاری که امروزه بسیاری از فمینیست‌های اسلامی به آن مشغولند؛ یعنی بخش مهمی از تلاش خود را صرف مبارزه درون دینی برای حاکمیت نگاه زن‌گرایانه می‌کند.

در ایران، اندیشه دفاع از حقوق زنان همزمان با مشروطه مطرح شد. در ابتدا، نویسندگان ضرورت بهداشت زنان را به عنوان اولویت و حقوق زنان را در رتبه بعدی مطرح کردند.

پدیده فمینیسم اسلامی که خود را دارای مبانی تئوریک خاصی می‌داند و بر اساس یک جهان‌بینی تعریف شده به تحلیل دین و آموزه‌های می‌پردازد، در ایران عمری کمتر از دو دهه دارد و به دو دلیل قوت گرفت:

۱. بافت دینی و مذهبی جامعه که نگرشی خاص درباره زن دارد؛

۲. نظام حکومت دینی که به مقتضای آن حقوق اسلامی مانند حقوق جزایی، مدنی و سیاسی اعمال می‌گردد؛

که اجرای این قوانین در نظام اجتماعی ما چالش‌هایی را بین نگرش سنتی و نوین درباره مسائل زنان به وجود آورده است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، گروهی از ایرانیان مخالف نظام به غرب مهاجرت کردند. از میان

آنان، عده‌ای سلطنت و عده‌ای مخالف حکومت دینی بودند. در دهه ۶۰، تعدادی از گروه‌های چپ و مارکسیست به آنان ملحق شدند. در ابتدا، بیش‌تر فعالیت آنها مقابله سیاسی با انقلاب اسلامی بود؛ اما به مرور و به تبع تحلیلگران غرب، به این نتیجه رسیدند که باید راه‌کارهای فرهنگی بلند مدت را برای مقابله برگزینند. در این زمان، مسئله حقوق زن در دنیا، به ویژه ایران، اهمیت زیادی پیدا کرده بود. آنان حوزه مطالعات زنان را جذاب‌تر دیدند و با این حربه، در صدد یافتن جای پای در جامعه اسلامی برآمدند. از آن سو، جهان غرب نیز برای مقابله با بنیادگرایی اسلامی به این نتیجه رسیده بود که می‌بایست به متزلزل کردن نظام خانواده و طرح الگویی جدید از روابط زن و مرد پرداخت.

این گروه در ادامه فعالیت، آرام آرام به این نتیجه رسید که به علت گرایش‌های شدید مذهبی در ایران، هیچ تحولی بدون در نظر گرفتن مذهب نمی‌تواند به وقوع بپیوندد. لذا در جست‌وجوی نظریه‌ای که ویژگی‌های فمینیستی را در پوشش دینی توضیح دهد، به طرح فمینیسم اسلامی پرداختند. آنان فمینیسم اسلامی را حد واسطی میان دیدگاه اصول‌گرا و فمینیسم غربی می‌دانستند که می‌توان توسط آن، به طرح شعارهای تند لائیک در جامعه اسلامی پرداخت.

در داخل ایران هم فمینیست‌هایی بودند که علاوه بر آشنایی با فرهنگ اسلامی، با فرهنگ غرب آشنا بودند. آنان به علت ضعف در باورهای دینی و اعتقادات مذهبی و گرایش به آموزه‌های فرهنگ غرب، به مرور دچار تضاد شدند و با بحران هویت مواجه گشتند.

عده‌ای از آنان به انکار باورهای دینی پرداختند و با خرافی دانستن دین، مروج دیدگاه‌های ماتریالیستی شدند. عده‌ای دیگر که از باورهای محکم‌تری برخوردار بودند، قوانین مدنی و جزایی نظام اسلامی را مورد انتقاد قرار می‌دادند و برای خروج از بحران، تفسیر متون دینی را به گونه‌ای هماهنگ با فرهنگ جدید پیشنهاد کردند.

حاصل عملکرد فمینیست‌های داخل، مشابه فعالیت‌های فمینیست‌های خارج کشور بود؛ به طوری که می‌توان گفت فمینیسم اسلامی محصول مشترک روشنفکران داخل کشور و مخالفان نظام اسلامی در خارج کشور است. برخی از تحلیل‌گران، از گروه سومی نیز به عنوان عناصر تشکیل‌دهنده فمینیسم اسلامی یاد می‌کنند که شامل زنان متدین و انقلابی، روشنفکران و دانشگاهیان و حوزویان می‌باشند. بیش‌تر آنان در حوزه عمل و اجرا با مسائل زنان آشنا شدند. از این رو، آنان کمتر از پایگاه تئوریک به تحلیل می‌پردازند.

بسیاری از آنان خود را فمینیست نمی‌نامند، بلکه معتقدند باید برای تضمین و ادامه نقش رهبری اسلام، آن را با پیشرفت‌های زمانه هماهنگ ساخت. آنان از لحاظ گرایش‌های فکری، بیش‌تر متمایل به نظریه تشابه حقوق زن و مرد هستند. این افراد خود را تکلیف‌گرا و شریعت‌مدار می‌دانند و در بسیاری از مسائل به دنبال حکم فقیه‌ی می‌روند که با دیدگاه آنان سازگارتر است. آنان کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان را - که از مهم‌ترین دستاوردهای فمینیسم قرن بیستم به شمار می‌رود - در کلیت خود، سندی مترقیانه می‌دانند که تنها در موارد جزئی، نیازمند اصلاح است. آنان اعتقاد محکمی به اسلام دارند، اما اعتقادشان از مرحله ذهنیت به یک برنامه راهبردی تبدیل نشده است. به همین دلیل، آنان در حوزه اندیشه و عمل، به یک تعارض دچار شده‌اند.

فمینیست اسلامی معتقد است برای مقابله با سکولار کردن جامعه و اسلام، می‌بایست به اسلامی کردن مجدد جامعه دست زد؛ چون خطر اصلی غرب برای جامعه اسلامی، فرهنگی است؛

نه سیاسی و اقتصادی. در این میان، زنان نقشی اساسی دارند؛ چون حاملان اصلی فرهنگ تلقی می‌شوند. از این رو، حجاب فقط نشانه حجب و حیا نیست؛ بلکه نماد دفاع از اسلام، حفاظت از کیان خانواده و هویت اسلامی جوامع مسلمان است.

فمینیست اسلامی در صدد حاضر نمودن زن در صحنه مسئولیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و ارائه الگویی از زن است که ضمن حفظ حریم عفاف، مانند مردان حضوری فعال در عرصه مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی پیدا کند.

این، آرمان و ایده آل طیف زنان مذهبی است؛ اما این که آیا واقعاً در عمل نیز بر این خط مشی رفتار کرده‌اند یا نه، را باید به دیده شک و تردید نگریست.

بیش‌تر فمینیست‌های اسلامی مباحث و نظریات خود را بر نسبت فرهنگی استوار می‌کنند؛

بدین معنا که هر جامعه‌ای برای حل مسائل و مشکلات خود، پاسخی بومی دارد که باید در قالب فضای فرهنگی خود مورد قضاوت قرار گیرد. از این لحاظ می‌توان گفت که فمینیست‌های اسلامی، تا حدودی متأثر از نظریات پست مدرنیسم است.

فمینیست‌های اسلامی داخل نیز در طرح دیدگاه‌های خود، به نوعی متأثر از جریات خارج هستند؛ به طوری که مانند پل ارتباطی میان گروه‌های فمینیستی خارج کشور با جامعه زنان داخل عمل می‌کنند.

فمینیست اسلامی، مرد سالاری را مسئله اساسی زنان در خانواده و اجتماع می‌دانند؛ به سمت آرمان‌های تساوی طلبانه گام بر می‌دارند؛ به تفاوت‌های زن و مرد مسلمان در احکام اسلامی معترفند؛ مفاهیمی چون اومانیزم، سکولاریسم، حقوق بشر و تشابه زن و مرد را با تعبیر متداول جهان غرب تشریح می‌کنند و سعی دارند با ارائه برداشت‌های جدید از آیات قرآن، قرائتی از دین ارائه دهند که به الگوهای شناخته شده غرب نزدیک‌تر باشد.

## نقد فمینیسم اسلامی

فمینیسم، حتی در بهترین نوع برداشت (فمینیسم اسلامی)، در موارد زیادی با اصول اسلامی همخوانی ندارد و از نظر جامعه ما مطرود است.

مشکل زنان در جوامع اسلامی، به ویژه ایران، از یک طرف به فرهنگ اجتماعی و سنت ناصواب و عدم اجرای صحیح قوانینی اسلام بر می‌گردد و از سوی دیگر، به سبب عدم شناخت زنان از حقوق اجتماعی و اسلامی خودشان است. زنان به دلیل این که ابزار و امکانات لازم برای اجرای قوانین را در دست ندارند، دچار محرومیت و ظلم می‌گردند. این بدین معنا نیست که زن مسلمان برای احقاق حقوق خود به فمینیسم پناه ببرد؛ چون اسلام از نظر محتوا و اصول، غنی است و برای حفظ و صیانت زن، نیازی به فمینیسم نمی‌بیند.

فمینیسم، حتی فمینیسم اسلامی، با وضعیت اعتقادی و فرهنگی زن مسلمان سنخیتی ندارد و نمی‌تواند به دفاع از حقوق آنان بپردازد. فمینیست‌های اسلامی بجای کشف و حل مسائل و معضلات جامعه زنان، به دنبال مسئله‌سازی و ایجاد شبهه برای زن مسلمان هستند.

فمینیسم اسلامی به عنوان یک جنبش، به طور کلی از دو ناحیه رنج می‌برد و نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیازمندی‌های زنان مسلمان باشد:

- از لحاظ بینش و ایدئولوژی و بنیه علمی ضعیف است؛

- از یک مکانیسم مناسب برای موضع‌شناسی مسائل جدید محروم است.

از این رو یا فقط به ذکر کلیات اکتفا می‌کند یا به طور منفعلانه، سخنان دیگران را تکرار می‌کند. گرایش عمومی طرفداران فمینیسم اسلامی، به ویژه در ایران، حاکی از آن است که بیش‌تر آنان از شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران و گروه‌های متعدد زنان، شناخت درستی ندارند. فمینیست‌های اسلامی که با شعار

دفاع از حقوق زن مسلمان، به میدان آمده‌اند باید متوجه باشند که در بررسی مسائل حقوقی زنان، طرح مسائل و مشکلات آنان، چاره جویی و حل آنها، نباید خرده فرهنگ‌های قومی، زبانی و مذهبی را نادیده بگیرند. درست است که فمینیسم به عنوان یک پدیده، در جوامع اسلامی، کم و بیش ظهور کرده و توانسته است تا حدودی دیدگاه جامعه را نسبت به مسائل زنان به خود معطوف سازد؛ اما باید توجه کرد که دامنه این فعالیت‌ها تا آنجا نتیجه‌بخش خواهد بود که به بافت مذهبی و اعتقادی جامعه آسیبی نرساند. از آنجا که فمینیسم اسلامی، از لحاظ بینش و پشتوانه علمی، وابسته به غرب است و به وسیله روشنفکران غربی طرح‌ریزی شده است، بعید به نظر می‌رسد که بتواند در جوامع اسلامی نتیجه بگیرد. فمینیسم و اسلام دو قطب مخالفند و از تلفیق آنها، هرگز فمینیسم اسلامی به وجود نمی‌آید.

بسیاری از فمینیست‌های اسلامی تفاوت‌های بیولوژیک زن و مرد را طبیعی می‌دانند و تأثیر این تفاوت‌ها را در برخی موارد می‌پذیرند (مثل مرخصی زایمان). آنان باید به تأثیر این تفاوت‌ها در سایر موارد نیز توجه بکنند و این همان پذیرش تناسب میان تکوین و تشریح است. از این رو، حذف دین از اجتماع بشری، لغو است. دخالت دین در عرصه زندگی بشر مسئله‌ای نیست که هیچ خردمند دین‌آشنایی با آن مخالف باشد؛ چون اصلاح جامعه در صلاح و سعادت او نیز موثر است. از آنجا که میان دنیا و آخرت پیوند محکمی برقرار است، امور اجتماعی نیز در محدوده دخالت شریعت قرار می‌گیرد. بنابراین، تفکیک میان دین سالاری و دین مداری که از اصول فکری فمینیست‌های اسلامی می‌باشد، کاملاً مطرود است.

## انواع فمینیسم

### مکتب آمازون فمینیسم

آمازون فمینیسم به تصویری از قهرمان زن در اسطوره شناسی یونان آنطور که در ادبیات و هنر آمده، دلالت دارد. هنجارها و اعمال جنسی که فیزیک و چالاکی ورزشکاران زن را برجسته می کند.

آمازون فمینیسم بر تساوی فیزیکی تمرکز دارد و با کلیشه نقش های جنسیتی و ایجاد تبعیض علیه زنان که بر مبنای ضعیف و ناتوان بودن زنان صورت می گیرد، مخالف است. آمازون فمینیستها این ایده را که برخی از ویژگیها یا علایق برای مردان و زنان ذاتی است، را به چالش می کشد و از دیدگاه زنانگی قهرمانانه حمایت میکند. به عنوان مثال یک فمینیست آمازون این دیدگاه را که بعضی افراد به طور طبیعی نمی توانند آتش نشان، جنگاور و یا کارگر ساختمان باشند و یا بعضی افراد به طور طبیعی توانایی انجام برخی از کارها را دارند، به چالش کشیده است. شغلها باید بدون توجه به جنسیت بر روی تمام افراد باز باشد. مردان و زنانی که از نظر فیزیکی توانایی دارند باید بتوانند هرکاری که بخواهند داشته باشند. آمازون های فمینیست ها به دیدگاهی که بر مبنای آن تمام زنان همان توانایی های فیزیکی مردان را دارند، متمایلند.

### فمینیسم فرهنگی

نظریه ای که به تفاوت اساسی بین زنان و مردان و اینکه تفاوت های زنان قابل تجلیل است، اعتقاد دارد. این نظریه از مفهومی که بر اساس آن زنان و مردان تفاوت زیست شناختی دارند حمایت می کند. به عنوان مثال

اینکه «زنان مهربانتر و ملایم‌تر از مردان هستند» ما را به این رهنمون میکند که اگر زنان اداره دنیا را به دست گیرند هیچ جنگی وجود نخواهد داشت. فمینیسم فرهنگی نظریه‌ای است که می‌خواهد با تجلیل از توانایی‌های خاص زنان، راه حل‌های زنان

و تجارب زنان با جنس‌گرایی مبارزه کند و معمولاً اعتقاد دارد که راه حل زنان بهتر است.

### اکو فمینیسم

اکو فمینیسم نظریه‌ای است که به این قاعده اساسی متکی است که فلسفه پدرسالاری برای زنان، بچه‌ها و موجودات زنده دیگر زیانبار است.

طرز رفتار جامعه با محیط زیست، حیوانات و منابع زیست محیطی و طرز رفتار آن با زنان به موازات یکدیگر است. اکو فمینیستها اعتقاد دارند آنها [ طرفداران جامعه پدرسالار ] برای بقای فرهنگ پدرسالاری به ادامه غارت و نابودی زمین می‌پردازند. آنها [ اکو فمینیستها ] احساس میکنند که فلسفه پدرسالاری بر احتیاج خود مبنی بر کنترل زنهای متمرّد و سرزمینهای سرکش تأکید میکند.

اکو فمینیستها می‌گویند که جامعه پدرسالار چیز نسبتاً جدیدی است، و در ۵۰۰۰ سال اخیر توسعه پیدا کرده است و جامعه مادرشاهی نخستین جامعه بوده است. در جامعه مادرشاهی زنان مرکز جامعه بودند و مردم الهه‌ها را ستایش میکردند. این چیزی است که بهشت فمینیستها شناخته می‌شود.

### فمینازی

واژه‌ای که بوسیله یک مجری تلویزیونی به نام راش لیمباخ ساخته شد. این واژه توسط ضد فمینیستها به فمینیستی اطلاق میشود که تلاش میکند سقط جنین را تا آنجایی که ممکن است سهل‌تر کند. به همین دلیل از واژه «نازی» استفاده شده است. لیمباخ فمینیستها را گروهی میبیند که سعی می‌کنند جهان را از گروه خاصی از افراد یعنی جنین‌ها خالی کنند.

### فمینیسم فردگرا

مبنای فمینیسم فردگرا فلسفه های فردگرایی و اصالت آزادی فردی است. تمرکز اصلی بر روی استقلال فردی، حقوق، آزادی، عدم وابستگی و تکثر گرایی است. فمینیسم فردگرا به انحصار گرایی گسترده مردان و مواعی که مردان و زنان به علت جنسیتشان با آن روبرو هستند، توجه دارد.

### فمینیسم مادیگرا

جنبشی که در اواخر قرن نوزدهم برای رهایی زنان با بهبود وضعیت مادی آنها، بوجود آمد. این جنبش برای ازبین بردن بار مسئولیتهایی نظیر خانه داری، آشپزی و دیگر نقشهای سنتی خانگی زنان تلاش می کرد. کتاب «انقلاب بزرگ خانگی» اثر شارلوت پرکینز گیلمان را می توان به عنوان منبع ذکر کرد.

### فمینیسم میانه رو

شاخه ای از فمینیسم که بیشتر طرفداری زنان جوان و یا زنانی که مستقیماً تبعیض جنسی را تجربه نکرده اند. را بدست آورده است. آنها خواستار کوششهای بیشتر هستند و فکر میکنند فمینیسم مدت زیادی دوام نمی آورد. آنها معمولاً فمینیسم را آزار دهنده می بینند. (به نظر میرسد این گروه تمایل دارند که از نظریه های فمینیسم حمایت کنند ولی خود را فمینیست ندانند)

### پاپ فمینیسم

به طور معمول مفهوم پاپ فمینیسم از جانب مردم با مفهوم فمینیسم در کل یعنی ایدئولوژی کلیشه ای و منفی تنفر از مرد اشتباه گرفته می شود. هیچ مدرکی برای دال بر وجود چنین فمینیستهایی وجود ندارد. هنوز هیچ فمینیستی که کاملاً از مردها متنفر باشد، دیده نشده است و در عین حال مردهای زیادی وجود دارند که فمینیست هستند. اگر چنین گروهی از فمینیستها وجود داشته باشند، می توان آنها را پاپ فمینیست نامید. آنها شاید نوعی باشند که مردها را در همه زمینه ها تحقیر و زنها را تجلیل می کنند.

## رادیکال فمینیسم

رادیکال فمینیسم خاستگاه پرورش بسیاری از نظریاتی است که فمینیسم ارائه کرده است. رادیکال فمینیسم لبه برنده نظریه های فمینیسم در سالهای ۱۹۶۷-۷۵ بوده است. مدت زیادی از تأیید جهانی این مفهوم و تعریف اصطلاح فمینیسم نمی گذرد. این گروه ستم بر زنان را مثل بسیاری از انواع ستمهای بنیادی می بیند، چیزی که ورای نژاد، فرهنگ و طبقه اجتماعی اتفاق می افتد.

این جنبش مشتاق تغییرات اجتماعی به صورت انقلابی آن است. مسئله اصلی رادیکال فمینیسم این است که چرا زنان و مردان باید نقشهایی را مطابق با طبیعت جنسیشان بپذیرند؟ رادیکال فمینیسم ها تلاش دارند بین رفتار زیست شناختی و رفتار فرهنگی حد فاصلی ایجاد کنند تا زنان و مردان بتوانند از بند نقشهای محدودکننده قدیمیشان آزاد شوند.

## جدایی طلبها

جدایی طلبها معمولاً به اشتبه زنان همجنس گرا نامیده می شوند. اینان فمینیستهایی هستند که جدایی از مردان را طلب میکنند، جدایی کلی یا جزئی. آنها اغلب وقایع و موضوعات منحصر به زنان را سازماندهی میکنند و به همین دلیل، عنوان جدایی طلب به آنها اطلاق می شود.

نظر اصلی آنها این است که «جدایی» از مردان زنان را قادر می کند که توانایی های خود را در زمینه های مختلف ببینند. بسیاری از فمینیستها - چه جدایی طلبها و چه غیر از آنها - فکرمی کنند که این اولین قدم ضروری برای رشد شخصیت است. اگرچه آنها به جدایی بلند مدت اعتقاد ندارند.

این اشتباه است که تمام همجنس گرایان زن را جدایی طلب بدانیم. البته این صحیح است که آنها علاقه ای به مردان برای اعمال جنسی ندارند ولی این تفکر که آنها، به صورت خود کار از مردان دوری میکنند نیز نادرست است.

## اهداف جنبش فمینیستی

مهم ترین اهداف جنبش فمینیستی با این که فمینیسم جنبش فکری یکپارچه نیست، اما همه فمینیست‌ها می‌کوشند نظریه‌هایی پدید آورند تا در پرتو آن، زنان موقعیت خود را بشناسند و برای رهایی خود بکوشند. محققان فمینیستی از این نظر که خواهان پایان ستم بر زنان هستند اشتراک نظر دارند.

نظریه‌های فمینیستی باید ارزش‌هایی را مطرح کند که از نظر اخلاقی مطلوب تلقی می‌شوند؛ نظریه‌هایی که در ذات خود منسجم باشند، شواهد موجود آن‌ها تایید کند، از جامعیت و توانایی تبیین برخوردار باشند، اما تمامی ایده‌های فمینیستی موجود بر سر این که چه چیز را می‌توان شاهد آورد، چه چیز را باید توضیح داد و کدام توضیح روشن‌گراست، اختلاف دارند.

با این حال، می‌توان فمینیسم را جنبشی برای دستیابی به حقوق زنان و ایدئولوژی‌ایی برای دگرگونی جامعه دانست و هدف آن رفع انواع تبعیض و ستم نژادی و طبقاتی از جنس زن می‌باشد. فمینیسم در مرحله فکر و طرح برنامه، اهداف زیر را دنبال می‌کند:

- تلاش برای دریافت حقوق مساوی با مرد

اولین اعتراضات جامعه زنان، به ویژه زنان کارگر، به صورت یک حرکت و نهضت فرهنگی، درخواست کسب دستمزد مساوی با مردان بود. آنان یکدست شدن دستمزدهای زن و مرد را به عنوان نماد برابری دو جنس می‌شناختند. در موج اول، زنان بر این باور بودند که می‌توانند در چارچوب جامعه موجود، موقعیت خود را بهبود بخشند. شعار آنان رهایی و دستیابی به حقوق مساوی با مردان بود.

حالت کلی بحث مربوط به حقوق اقتصادی زن در جامعه غرب، به ویژه با آن همه محدودیت‌های شدید اقتصادی و اجتماعی که ریشه در دل تاریخ دارد، می‌شود. اربابان کلیسا در طی قرون متمادی، حق مالکیتی برای زنان قائل نبودند و پس از ازدواج زن، او را مطیع و خادم، و مرد را مالک و فرمانروای او می‌دانستند. فمینیست از این نگاه، اعتراض و فریادی است به همه این نابرابری‌ها، به ویژه به بی‌عدالتی اقتصادی.

تنگ‌نظری‌های اقتصادی در مورد زنان چنان در فرهنگ غرب ریشه دار است که حتی پس از اعتراضات وسیع زنان در سده‌های اخیر، تا امروز ایده برابری دستمزد زن و مرد هنوز به تحقق نرسیده است.

#### - تلاش برای نفی تحقیر زنان

از گذشته‌های دور، زنان به دلیل منع از تحصیل و آموزش که از طرف کلیسا اعمال می‌شد، در معاملات اقتصادی و ارزش بندی‌های اجتماعی، موجودی فرودست محسوب می‌شدند. در بسیاری از موارد، منشأ تضييع حقوق زنان، نوع نگرشی بود که زن را جنس دوم می‌دانست. در آیین زردشت، زنی که کودک مرده به دنیا می‌آورد تا سه شبانه روز نمی‌بایست چیزی را لمس می‌کرد و پس از آن، باید خود را با ادرار گاو شست‌وشو می‌داد و مقداری از آن را می‌خورد تا پاک شود.

در آیین یهود، پیکره حوا را سرچشمه همه دردهای بی‌درمان و اندوه‌های جانگداز بشریت معرفی می‌کردند و اعتقاد داشتند زن نزد خدا، ذلیل و در آفرینش، ناقص و در پاداش، زیانکار است. زن، مطیع محض شوهر بود. اختیار ازدواج با اولیای دختر بود و طلاق فقط روی میل و هوس مرد صورت می‌گرفت و اولاد اناث به فروش می‌رفت.

در آیین مسیحیت، تنها مریم علیهاالسلام را انسان دارای روح جاوید می‌دانستند و بقیه زنان را برزخ میان انسان و حیوان محسوب می‌کردند. کشیشان در مجمع دینی فرانسه، در سال ۵۸۶ میلادی، پس از بحث‌های زیادی که درباره ماهیت زن نمودند، گفتند زن انسان است اما برای خدمت مردان آفریده شده است. زن از پدر و شوهر ارث نمی‌برد. زن فقط برای زاییدن و پرورش فرزند و اداره خانه مفید بود.

در بیش تر نقاط آفریقا، ساختن عمارت، بافتن حصیر، شخم زدن و آبیاری زمین از مشاغل زنان به شمار می‌رفت. بیش تر فرزندان به صحبت‌های مادر اهمیتی نمی‌دادند و برای کوچک‌ترین مسئله، مادر را تا حد مرگ کتک می‌زدند. عجیب‌تر این است که زن، این وضعیت را عادلانه می‌دانست.

#### - تاکید بر عدم تقابل میان زن و مرد

از جمله اهداف فمینیسم، آن است که اصل تقابل زن و مرد را از بین ببرد، یعنی تلاش دارد زن و مرد را به مثابه انسان واحد مورد مطالعه قرار دهد، نه به عنوان دو جنس متقابل. از این منظر می‌توان فمینیسم را جریانی ضد مردگرایانه قلمداد نمود که معتقد است نباید موضع‌گیری صریحی راجع به زن صورت گیرد؛ چون موجب دامن زدن به تقابل بین زن و مرد می‌شود و این نقض غرض خواهد بود.

نفی تقابل بین زن و مرد غیر از ادعای تساوی حقوق زن و مرد است؛ زیرا در این نگرش حتی اگر زن به حقوق اجتماعی برابر با مرد هم برسد هیچ تأثیری به حال فمینیسم ضد مردگرایانه ندارد.

طرفداران نظریه عدم تقابل، معتقدند هر انسانی قابلیت‌های «دو جنس» را دارد؛ یعنی ویژگی‌های مذکر و مونث در هر انسانی وجود دارد. این نظر، کاملاً با عقل سلیم مخالف است؛ زیرا در بیش تر فرهنگ‌ها، تقابل دو جنس، هنجاری پذیرفته شده تلقی می‌شود و انسان موجودی تک جنسی است؛ یعنی هر مردی فقط صفات مردانه دارد و هر زنی فقط صفات زنانه.

آنان معتقدند الگوهای ارزشی و رفتاری متمایز میان زن و مرد باید متحول شود و انسانی بودن به جای زن و مرد بودن هدف فرایند جامعه‌پذیری قرار گیرد. به عبارتی، می‌گویند زن و مرد با هم شباهت پیدا کنند؛ در حالی که این شباهت به طور یکسان و برابر، از خصوصیات زنانه و مردانه بهره نگرفته، بلکه از آن‌جا که فرهنگ مردسالارانه، فرهنگ برتر است بیش تر این زنان هستند که شبیه مردان شده‌اند. نتیجه این نگرش بسیار وحشتناک است و نظام خانواده و به تبع آن، نظام اجتماعی را متزلزل می‌کند. پدیده‌هایی مثل همجنس بازی، دو جنس‌گرایی و گسست پیوندهای خانوادگی، از جمله پیامدهای این نظریه است.

#### - تاکید بر عدم برتری مرد بر زن

از دیگر اهداف فمینیسم، اصل عدم برتری مرد بر زن است، که نگرشی است منطقی‌تر از سایر اهداف فمینیستی؛ چون قائل به اصل تقابل بین زن و مرد هستند و حداقل، زن و مرد را از ناحیه آناتومی متفاوت می‌دانند. این نگرش آنان متأثر از دیدگاه‌های پست مدرن است که معتقد است در هویت زنانه، چه از نظر زیستی و چه از نظر اجتماعی، قابلیت مثبتی وجود دارد که نقش مادری، ظرفیت پرورش دهنده‌گی و حس مسئولیت زنان را افزایش می‌دهد. از این رو آنان کلیت نظام خانواده را انکار نمی‌کنند؛ اما در عین حال، خواهان نقش مساوی زن و مرد در وظایف و مسئولیت‌های خانوادگی و اجتماعی هستند.

#### - تلاش برای کسب برابری حقوقی

کژ اندیشی و دید ظالمانه کلیسا و سیاستمداران غرب سبب شد تضييع حقوق منطقی زنان و تثبیت محرومیت‌های آنان، صورت قانونی بگیرد. بود، اوج این تبعیض‌ها در مسائل خانواده - از قبیل ازدواج، طلاق و نفقه - نمود بیش‌تری داشت. به همین دلیل، اعتراض تجمعات زنان به این رویه معمول، سابقه‌ای طولانی دارد. از زمان ظهور سیمون دوبوار و طرح نظریه مساوات زن و مرد - که در چارچوب مکتب فلسفی اگزیستانسیالیسم مطرح شد - تشریح علمی و فیزیولوژیک برای اثبات برابری دو جنس به یاری طلبیده شد.

مهمترین مطالبات این دیدگاه را می‌توان در ۸ خواسته بیان کرد:

۱- حق رأی زنان

۲- حذف روسپیگری

۳ - به رسمیت شناختن حقوق کودکان تک والدینی

۴- آزادی سقط جنین

۵- حق داشتن فرزند از مرد دلخواه

۶- به رسمیت شناختن آزادی لذت در مسائل جنسی

۷- کشیش شدن زنان

۸- به رسمیت شناختن هم جنس گرایی

## مباحث ویژه فمینیسم

فمینیستها از دهه ۱۹۶۰ به بعد، مباحث متعددی را مورد بحث قرار دادند. در این میان به نظر میرسد برخی از آن مباحث جلوه بیشتری نسبت به دیگر مباحث داشته است. بحث از جنسیت، مردسالاری، حوزه عمومی و خصوصی، خانواده و دین از جمله مباحثی هستند که تقریباً همه گرایشهای فمینیستی، بویژه گرایش رادیکالی، در باب آن مطالبی را بیان داشتند.

۱- جنسیت: جنسیت قویترین و مهمترین تقسیمبندی اجتماعی است. از نظر فمینیستها جنسیت همانند طبقه اجتماعی، نژاد و یا دین، یک طبقه بندی مهم اجتماعی است. همچنانکه سوسیالیستها در آموزششان «سیاست طبقاتی» را بکار میبرند، فمینیستها نظریه «سیاست جنسی» را ارائه میدهند، به نظر فمینیستها «جنسیتگرایی» Sexism به عنوان شکلی از ظلم، محسوب میگردد که مشابه «نژادپرستی» است.

فمینیستها معتقدند اساساً باید بین Sex و Gender جنس و جنسیت فرق گذاشت. «سکس» یا «جنس» فقط مربوط به بیولوژی است در صورتی که «جنس» یا «جنسیت» چارچوب نقش زنان را از نظر اجتماعی مشخص میسازد. در چارچوب اجتماعی است که هر چیزی راجع به زن یا مرد منهای اعضای جنسی آنان با تغییر و تعدیل محیط اجتماعی و فرهنگی میتواند در زنان تغییرات و تحولات بسیاری ایجاد کند.

برخی از فمینیستها معتقدند «پنج جنسیت» مختلف وجود دارد. مردان، زنان، زنان همجنسباز، مردان همجنسباز و انسانهایی که هم با مرد و هم با زن میتوانند آمیزش جنسی داشته باشند یعنی Bisexualها! بنابراین آنچه از قدیم طبیعی شناخته میشد مثلاً ازدواج زن و مرد چون دارای زیربنا و تاریخ اجتماعی است دیگر

«طبیعی» محسوب نمی‌شود. فمینیستها علاوه بر پنج جنسیت، سه نوع سکس یا جنس را به رسمیت می‌شناسند، مردان، زنان و آنانی که حال زن یا مرد را ترجیح می‌دهند.

بنابراین به نظر فمینیستها از آنجا که تفاوت‌های جنسی زیستی و بیولوژیکی است، آنرا نمیتوان از بین برد، در حالی که تقسیم بندی‌های جنسیتی، که یک مسئله فرهنگی و سیاسی است، جلوه‌ای از قدرت مردان است که باید آن را از بین برد.

۲- مردسالاری: فمینیستها تحلیلهای متفاوتی از نظام مردسالاری ارائه داده‌اند:

- مردسالاری ریشه در خانواده و فرایند تربیت جنسیتی دارد.

- مردسالاری ریشه در تعلیم و تربیت و امکانات شغلی مردان دارد.

- مردسالاری ریشه در نظام اقتصادی (کاپیتالیسم) دارد.

- مردسالاری ریشه در ابراز خشونت و ترس از تجاوز مردان دارد.

اما با همهٔ تحلیلهای متفاوت آنان معتقدند فرهنگ ما با فرهنگ «مردسالاری» عجین شده و در تار و پود آن ریشه دوانده است، حتی در متن کلیه دروس که در مدارس و دانشگاهها تدریس میشود این فرهنگ وجود دارد بنابراین فمینیستها معتقدند باید این فرهنگ را از اصل ریشه کن کرد تا بتوان تغییرات دلخواه را در فرهنگ موجود ایجاد نمود. آنها در مرحله اثبات و جایگزینی علوم فمینیستی می‌گویند «مردان و مردسالاری سه هزار سال فرصت اثبات این معماها را داشته‌اند و زنان تازه شروع کرده‌اند.

برخی از فمینیستها مدعی‌اند در دوران ماقبل تاریخ، جامعه اروپا، جامعه ای «زن‌سالار»، آرام، صلح طلب و جامعه ای برابر بود یعنی برابری زن و مرد در آن به نهایت درجه رعایت می‌شد به همین دلیل بود که آنان «خدایان زن» را میپرستیدند. اما این جامعه صلح دوست و آرام را مردسالاران اسب سواری که از شرق آمدند، فتح کرده و نتیجتاً عقاید و افکارشان را بر آن جامعه تحمیل کردند.

۳- حوزهٔ عمومی و خصوصی: تقسیم حوزهٔ عمومی و خصوصی یکی از عوامل مهم نابرابری جنسیتی در جامعه است. خانم جین بتکه الشتین در کتاب مرد عمومی، زن خصوصی این مسأله را به طور مفصل مورد بحث

قرار داده است. به نظر وی معمولاً قلمرو عمومی زندگی که در برگیرنده سیاست، کار، هنر و ادبیات است در انحصار مردان بوده است در حالی که زنان محدود به یک زندگی اساساً خصوصی شده اند که متمرکز بر خانواده و مسئولیتهای خانگی است. اگر سیاست فقط در درون قلمرو عمومی صورت میگیرد، پس نقش زنان و مسأله نابرابری جنسیتی، مسائلی کم اهمیت به لحاظ سیاسی یا اساساً فاقد اهمیت هستند. زنان نیز که محدود به ایفای نقش خصوصی خانم خانه دار و مادر شده اند، در واقع از سیاست محرومند. بنابراین فمنیستها کوشیدند تا تقسیم بندی «مرد عمومی» و «زن خصوصی» را درهم شکنند.

۴- دین و خانواده: فمنیستها نگاهی بدبینانه به دین و خانواده دارند. به نظر آنها دین ساخته و پرداخته دست مردان بوده تا از طریق آن بتوانند زنان را تحت کنترل و سلطه خویش قرار دهند. خانواده نیز موجب تحقیر و تبعیض زنان است. خانم مارتا ناسبام معتقد است بیرحمانه ترین تبعیضها نسبت به دختران از محیط خانواده شروع میشود. همچنین سیمون دوبووار میگوید به هیچ زنی نباید اجازه داد تا در خانه بماند و به امر پرورش کودکانش بپردازد. جامعه باید به کلی تغییر کند و به زنان اجازه ندهد که فقط وظیفه پرورش فرزندان را بر عهده گیرند.

## آسیب‌شناسی فمینیسم

ستم‌های روا شده بر زن، از بزرگ‌ترین و کهن‌ترین ستم‌های تاریخ بشری است و بی‌شک خردمندان و نیک خواهان باید عاجلاً برای این زخم کهنه و درد مزمن انسان، چاره‌ای علمی، منطقی و عملی بجویند. بی‌تردید نه مدافع حقوق زن، لزوماً فمینیست می‌باشد و نه یک منتقد فمینیسم حتماً مخالف حقوق زنان است، لہذا امر مهم دفاع از حقوق و منزلت انسانی زن را نیز با مرام فمینیسم، نباید مساوی انگاشت. همچنین نقد یا مطالعه‌ی آسیب‌شناسانه‌ی یک تفکر یا مرام، لزوماً به معنی انکار جهات و آثار مثبت آن اندیشه و مرام نیست. بسا تفکر و مرام نادرستی که در کنار ابعاد و آثار منفی و زیانبار فراوان خود، پیامدهای قهری مثبتی نیز بار آورد. هرچند فمینیسم در اوایل قرن هفدهم به عنوان جنبش استیفای حقوق زنان، ظهور کرد اما امروز به مثابه مبنا یا متد مطالعه در اکثر حوزه‌های علوم انسانی همچون معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، الهیات، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه‌ی اخلاق، فلسفه حقوق، فلسفه‌ی سیاست و گاه حتی در حوزه علوم طبیعی مانند زیست‌شناسی حضور یافته است. هم‌ازاین‌روست که این مرام، هویتی چند ضلعی پیدا کرده که گاه هریک از اضلاع آن به تنهایی، مسلک‌های گوناگونی را با مبادی و مبانی مختلف در بر می‌گیرد. تنها در مطالعات جامعه‌شناختی و روان‌شناسی اجتماعی، نحله‌های متنوعی چونان لیبرال فمینیسم، فمینیسم مارکسیستی، سوسیال فمینیسم، فمینیسم روانکاوانه، فمینیسم اگزیستانسیالیستی، فمینیسم رادیکال و بالاخره فمینیسم پسامدرنی پدید آمده‌اند. اگر ادعا شده: در قرون وسطی فلسفه، کنیز دیانت بود، به نظر ما در عصر جدید، علم نیز خدمتکار ایدئولوژی‌ها شده است! اکنون به جای آنکه معرفت‌شناسی، زیرساز نظریه‌های حقوقی و سیاسی گردد این نظام‌های سیاسی و حقوقی‌اند که معرفت‌شناسی سازگار با خود را جعل می‌کنند! امروز حتی در علوم چون زیست‌شناسی، ردپای ایدئولوژی‌ها را می‌توان مشاهده کرد! اکنون عنوانی چون علم ایدئولوژیک، یک واقعیت

است. خردمندان نیک در می‌یابند که اختلاط حوزه‌های مطالعاتی، علم و فلسفه را دست خوش گرایشها و پیش‌فرضه‌های سیاسی کردن، حاصلی جز تحریف حقایق و ابهام آلود ساختن فضای دانش و معارف بشری ببار نخواهد آورد. روزی مارکسیسم سعی می‌کرد اصول سست دیالکتیک مارکسی را به همه‌ی حوزه‌های علوم انسانی و علوم طبیعی، تسری دهد و کامیاب نشد. دیگر روز نازی‌ها تلاش کردند توسط هزاران زیست‌شناس، و از جمله ۳۰۰۰۰ پزشک عضو انجمن ملی پزشکان جامعه‌شناس و اعضا شاخه‌ی پزشکی حزب نازی، مدعیات پوچ خود را توجیه کنند و ناکام ماندند. امروز فمینیسم سعی می‌کند همان تجربه‌های شکست خورده را به نام دفاع از حقوق زن، تکرار کند. به نظر ما دفاع از حقوق حقه‌ی زنان، به تحریف علوم و افکار، یا به دیگر نمایی واقعیت‌های طبیعی و انسانی، نیاز ندارد.

تفاوت‌های طبیعی واقعی زن و مرد را مفرطانه تبیین جامعه‌شناختی کردن و دوگانگی‌های زیست‌شناختی میان آن دو - حتی فعل و انفعالات هورمونی و ژنتیکی و فیزیولوژیک - را نتیجه‌ی سازمان حاکم بر جامعه و تربیت خاص اجتماعی انگاشتن، حریم علوم و معارف را مخدوش می‌سازد و از آنجا که این نگرش، غیر علمی است هرگز مشکل حقوق ضایع شده و منزلت از دست رفته‌ی زن را نیز حل نخواهد کرد. آیا تفاوت‌های زیستی و رفتارهای متفاوت جنسی مشهود میان دیگر جانداران نیز که نوعاً مشابهت بسیار با تفاوتها و رفتارهای آدمیان دارد، می‌تواند نتیجه‌ی سامانه و تربیت اجتماعی تاریخی خاصی باشد؟ اگر چنین نیست - که نیست - پس چرا تنها درباره‌ی انسان، چنین تلقی‌ای را مطرح می‌کنیم؟! این روش، یعنی برای حل یک معضل، معضلی بزرگتر آفریدن! افراط و تفریط همیشه‌ی تاریخ، بزرگ‌ترین قربانگاه حقیقت بوده است. روزگاری انسان را مساوی با مذکر می‌پنداشتند و زن را در عداد سایر جانوران می‌انگاشتند و این بینش ضد دینی، ضد انسانی و ضد علمی، منشأ ظلم‌های بی‌شمار در حق زنان گردید، امروز فمینیسم رادیکال با توجهات غیر علمی افراط‌آمیز به صفات زنانه و تفاوت‌های فیزیولوژیک زنان، بر برتر انگاری زنان پای می‌فشرد! به نظر ما یک انگاره‌ی غلط را به انگاره غلط دیگر نمی‌توان زدود. دفاع بد، زیانبارتر از حمله‌ی خوب است: گویی فمینیسم افراطی، ضرورت نوعی سلطه‌ی یکی از مرد یا زن بر دیگری را گریزناپذیر انگاشته است، لهذا بی‌هیچ دلیل و سند معتبر عقلی علمی - چنانکه مارکسیست فمینیستها تصور کرده‌اند - سامانه‌ی اجتماعی باستان را مادر سالار می‌پندارند و امروز برای سقوط نظام موجود که به خیال آنان پدر سالارانه است

و اعاده سیستم مادر سالار، کوشش و مبارزه می‌کنند! حال آنکه هم پیش فرض یاد شده، نادرست است، هم رفتار برخی جوامع در تنظیم روابط خانوادگی در گذشته ناصواب بوده و هم روشهای افراط یا تفریط آمیز برای حل معضله‌ی موجود، غیر صائب است. از دیگر آفات روش فمینیسم، صدور حکم واحد برای موضوعات مختلف است. با توجه به تفاوت‌های عمیق شرایط اقلیمی فرهنگی، مذهبی، و شغل عادات و رسوم و همچنین تنوع ستمهای روا شده بر زنان، حقوق و شیوه‌های تأمین آن در هر جامعه و برای هر گروه از زنان، باید جداگانه مورد مطالعه و عمل قرار گیرد. بسا که تجویز نسخه‌های عام و کور، درد جامعه‌ی بیمار انسانی کنونی را تشدید کرده حتی سبب بروز عوارض نا مطلوب و بیماریهای جدیدی گردد!

از دیگر آفتهای معرفت شناختی و روش شناختی نگرش فمینیستی، تحلیل‌های کلیشه‌ای و تک بعدی است. مبانی و متدهای مارکسیستی، سوسیالیستی، روانکاوانه، اگزیستانسیالیستی را - که هر یک در برابر صدها سؤال اساسی فلسفی و علمی، قامت خم کرده‌اند - حق پنداشتن و براساس آنها هستی و حیات را تفسیر کردن و طبیعت و معیشت را تدبیر کردن، نتیجه‌ای جز ارائه راه کارهای ایده‌آلیستی کلیشه‌ای و نا کارآمد که هرگز تاکنون رفع مشکل و حل معضل نکرده و نمی‌کند. از جمله پیش فرضهای ناصواب در تحلیل فمینیستی، پست انگاشتن ذات نقش‌های زنانه است، نقش‌های حیاتی همچون زایش که استمرار نسل بشریت - که گل سرسبد آفرینش است - بدان بسته است و تربیت فرزند، که زن را در جایگاه انحصاری مربی بشریت می‌نشانند و تدبیر منزل و تنظیم خانواده که سلول تشکیل دهنده‌ی جامعه است. این‌گونه نگریستن به نقش‌های عظیم حیاتی، علاوه بر آنکه زنان را استمرار ایفاً این نقش‌ها همراه با احساس عزت و رضایت و به نحو صحیح باز می‌دارد و در نتیجه، آینده‌ی حیات بشریت را تهدید به زوال می‌کند، نقش آفرینی تاریخی زن را بی ارزش قلمداد کرده، نسبت به گذشته‌ی آنان بدترین ناسپاسی را روا می‌دارد، به برتری ذاتی مرد و ارزشمندی نقش‌های مردانه صحنه می‌گذارد و این خود ظلم مضاعف دیگری است که به عنوان فمینیسم و دفاع از حقوق زن در حق زنان روا می‌شود. اصولاً مرد انگاری زن و نگرش مرد واره به حیات و هستی و مناسبات انسانی، به معنی تنزل دادن شأن زن از جایگاه رفیع انسانی اوست. لازمه‌ی انسان بودن زن، مرد شدن او نیست. برای احراز شأن متعالی زن باید او را انسان تعریف کنیم نه مرد. تشبیه و تشبه زنان به مردان، اذعان به برتری مردان است و این نه با تحقیر مفرطانه‌ی مرد توسط فمینیسم افراطی، سازگار است و نه با شأن مکرم و منزلت محترم زن. امروز مرد انگاری

زن، او را دچار از خود بیگانگی ساخته و زیست در برزخ زن - مرد، زن را به ورطه‌ی بحران شخصیت و کیش دو شخصیتی افکنده است. لهذا رفتار و کنش بانوان به تبع محیطها و نقشهای متفاوت محوله و شرایط حضور در خانه و اجتماع، متغیر و متفاوت گردیده است و همه می‌دانیم چنین وضعیتی، آدمی را از کارایی و ایفا نقشهای ثابت و مؤثر باز می‌دارد. یکی دیگر از پیش گمانه‌های ناصواب فمینیسم افراطی، سیاسی تلقی کردن همهٔ شؤون حیاتی آدمی، حتی زناشویی و رفتارهای شخصی جنسی و مناسبات خانوادگی است! مقوله‌ی سیاست و بازی قدرت که روزگاری فقط به حوزه‌ی مناسبات عمومی تعلق داشت با شعار امر شخصی، امر سیاسی است، که از سوی فمینیستهای موج دوم مطرح شد، به حوزه‌ی روابط خصوصی مناسبات خانوادگی (زن و شوهر، والدین و فرزندان) نیز تسری یافت و بسی روشن است که چنین نگرشی، تخاصم و تعارض را جایگزین صفا و خلوص عشق و تعاون میان اعضا خانواده می‌کند و چنین نیز شد. رفتارهای ناهنجار و ستمهای روا شده بر زن را به اساس وجود نهاد خانواده و ازدواج قانونی و شرعی نسبت دادن و قداست و سلامت این نهاد ارزشمند را شکستن و عرضه‌ی تئوریهایی ناهنجار آفرینی چون ازدواج آزاد، جدا انگاری مناسبات جنسی از روابط خانگی و باروری و تولید مثل، خانواده‌ی تک والدینی، معاشقه آزاد، اکتفا به همجنس و... آفت دیگری است که پی آوردها و عوارض جبران‌ناپذیر فراوانی را برای جامعه‌ی بشری سبب شده است، این نگرش به جای حل مسأله، به زدودن صورت مسأله پرداختن است، درست مانند آن است که به دلیل وجود حاکم ستمگر و حکومت ظالمانه در یک کشور، مردم آن کشور اصل ضرورت وجود حکومت و نیاز به نظام اجتماعی را نفی کنند! قطعاً با این شیوه مشکلات مضاعف خواهد گردید. افزون بر آفات و عوارضی که تا اینجا در این مقال افتاد، مبانی و منطق فمینیستی، پیامدها و تبعات روانی، اخلاقی و اجتماعی سیاسی و بسیاری داشته است که امروز گریبان جامعه‌ی بشری را سخت می‌فشد و دریغا که به موازات افراط فزاینده‌ی ادعاها و اقدامها، این پیاوردها نیز روز افزون رو به تزاید دارد!

برای رعایت اختصار به برخی از آن پیامدها اشاره می‌رود: جنبش فمینیسم در برخی جوامع صرفاً نظم سنتی خانواده را در هم گسسته، بی آنکه قادر باشد نظم موجه و منطقی دیگری را جایگزین آن سازد، لهذا با تشدید تخاصم و پراکندن تخم نفاق در مهرستان خانواده، «وفا و صفا»، «مودت و رحمت» جای خود را به «بی مهری و نامهربانی» و «خیانت و سردمزاجی» سپرده است! روابط عاطفی بر ساخته بر طبیعت انسانی و آکنده از

«آرامش و آسایش» به مناسبات خشک و بی‌روح اعتباری و ضوابط تصنعی قراردادی بدل شده و در یک کلمه، مناسبات طبیعی صمیمانه‌ی اعضا خانواده تا حد مناسبات منفعت طلبانه‌ی یک شرکت تجاری یا حزب سیاسی و صحنه‌ی بازی قدرت تنزل کرده است! در برخی جوامع و یا طبقات اجتماعی، نقش مقدس و حیات بخش و جایگزین ناپذیر باروری و بار آوری، زایش و پرورش فرزندان رو به افول و نزول نهاده و سلامت نسل آدمی در معرض تهدید قرار گرفته است. مساله‌ی دختران و پسران بی کاشانه و جوانان اسیر عقده‌های سایه سار پدر نچشیده و عطر مهر مادر نشنیده، جامعه‌ی مدرن مدنی را تهدید می‌کند. اینهمه دستاوردهای تئوریهایی چون «معاشقه‌ی آزاد»، «زناشویی کمونی»، «وصلتهای آزاد»، «مادر مجرد»، «ازدواج سهامی» و... است.

نخستین چیزی که زنان شیفته‌ی شعارهای فمینیستی می‌بازند، گوهر «بهداشت روانی» است، بحران روحی زنان بی‌عاقبت و عقبه، بی‌پناه و پشتیبان، غمزده و بی‌هوده زی، گره کور دیگر کلاف سردرگم معضلات اجتماعی دنیای مدرن است! زن غربی «آزادی حقیقی» را با «احساس آزادی» که تنها یک «حالت کاذب روانی» است، عوض کرده است، لهذا همین که با لحظه‌ای «بازگشت به خویش» و اندکی «خود کاوی» دروغین بودن این حالت را درک می‌کند با هجوم بی تابانه‌ی عوارض یاد شده مواجه می‌گردد! بحران اخلاقی که اختاپوس وار، حیات و هستی انسان غربی را فرا گرفته است از جمله، معلول شعارها و رفتارهای تندروانه‌ی فمینیستی است؛ شیاع

روابط جنسی ضد فطری همچون: «همجنس بسندگی»، «نرمایه منشی»، «خودارضایی» سبب شیوع بیماریهای جسمی و روحی بی‌شماری گردیده است.

در آغاز عصر جدید، بورژوازی به قصد بهره برداری استثمارگرانه از زن، در کوره‌ی شعارهای فمینیستی دمید، به نام رها کردن زن از کار منزل و وظایف خانواده هسته‌یی، زن را - به عنوان نیروی کار ارزان و مطیع، پرحوصله و پردقت - به خدمت در کارخانه واداشت و خدمتکاری جامعه (خانواده گسترده) گماشت، در سمت جدید نیز جز پستهای پست و غیر کلیدی و مشاغل خانگی و شبه خانگی به وی سپرده نشد. نمایندگی و زیباسازی، مهمانداری و پذیرایی، پذیرش و منشی‌گری، کار در کودکانها و مربی‌گری، فروشندگی و ایفا نقش جلب مشتری در فروشگاهها و نمایشگاهها و دیگر کارهای خدماتی، مصادیق غالب اشتغالات زنانه است.

زنان امروز از عوارض جسمی روحی فراوان ناشی از اشتغالات برون خانه‌ای و نوعاً مسئولیت مضاعف جمع میان کار در منزل و اجتماع و ایفای نقش دوگانه، رنج می‌برند. موارد سوء استفاده‌های سیاسی از جنبش فمینیسم مانند به کارگیری زنان در جهت منافع ایدئولوژیکی و حزبی نیز کم‌تر از سوء استفاده‌های اقتصادی نیست، مارکسیسم فمینیسم با جنگ طبقاتی انگاشتن اختلاف زن و مرد و بخشی از پرولتاریا قلمداد کردن زنان، علاوه بر تحریف واقعیت و ایجاد انحراف در مسیر مبارزه، عملاً اولویت تلاش برای حل مشکل زنان را انکار کرده است. اگر ظهور فمینیسم در آغاز، نشانه‌ی وجود ستم ناروا در حق زنان بود، تطور و پیدایش مسلک‌های نوبه نو فمینیستی، دلیل عدم کارایی این جریان و روش‌های بکار رفته در دفاع و تأمین حقوق از دست رفته‌ی زن است، پس از چهار قرن تلاش، در کارنامه فمینیسم، عوارض و جرایمی چون: تحریف حقایق علمی و افزایش ابهام در حقوق، انحراف مسیر مبارزه و دسترس ناپذیر شدن حقوق حقیقی زنان، تشدید تخاصم و زوال صفا و وفا، شیاع عوارض جبران‌ناپذیر روحی جسمی و شیوع زیان‌های اقتصادی اجتماعی، از دست رفتن پشتوانه‌ها و پناهگاه‌های اخلاقی، دینی و سنتی و در نهایت تنزل منزلت انسانی زن بر غم عدم نیل او به شأنی درخور در جامعه کنونی، ثبت است.

### چالش ها و پیامدهای منفی فمینیسم

- ایجاد تقابل میان زن و مرد - توجه نکردن به نقش مکمل زن و مرد موجب شده است که آنها تصویری خشن از جنس مرد ارائه دهند و در صدد مقابله برای باز ستاندن حقوق تاریخی از دست رفته برآیند. درمقابل مردان هم به حرکتهای مشابه متوسل شوند.

- غیر نظام ارزشی و تزلزل خانواده - تأکید بیش از حد بر حقوق اجتماعی - سیاسی - مدنی و در اولویت قرار دادن اشتغال از یک سو و عدم توجه لازم به اخلاق در کنار حقوق و بی مهری به خانواده و تحقیر وظیفه مادری و همسری عملاً زیان های جبران ناپذیری به همراه داشته است. کم شدن میزان ازدواج و ازدیاد طلاق، بروز فساد و فحشاء از آثار طبیعی تغییر نظام ارزش است.

- مشکلات اقتصادی - سلب مسئولیت اقتصادی از مردان و روانه کردن زنان به محیط کار با توجه به محدودیت جسمی زنان و نابرابری شرایط عملاً به فقر بسیاری از زنان انجامید. همچنین خروج زن از خانه موجب افزایش میزان هزینه خانواده شد بنابر آماري که گرفته شده در دهه ۱۹۸۰ بسیاری از زنان متأهل برای بالا بردن در آمد خانواده وارد بازار کار شدند ولی در سال ۱۹۸۸ در آمد زن و شوهر روی هم ۶٪ به در آمد کل خانواده اضافه کرد.

البته به آن مشکلات مربوط به محیط کار را نیز افزود و آسیب پذیر بودن بیشتر زنان به دلیل محدودیت های جسمی و ناتوانی از انجام کار سنگین و تحقیر توسط همکاران مرد- از جمله مشکلات زنان شاغل بود.

- تغییر چهره ظلم بر ضد زنان - در جهان معاصر نوعی جدید از بردگی زنان جایگزین بردگی سنتی شد. در نظام سرمایه داری زن ابزار توسعه اقتصادی و جذب سرمایه است نه موجودی انسانی و نیازمند ارتقاء فرهنگی. لذا زن در تبلیغات تجاری - فیلم های سینمایی، صنعت توریسم از جایگاه ویژه بر خوردار است.

- سوء استفاده قدرت های سیاسی - احزاب سیاسی از تبلیغات و تظاهرات زن گرایان بهره می گیرند و وعده های کاندیداهای این احزاب به زنان در واقع تضمینی برای پر شدن صندوق رأی است به نفع خودشان، در سطح سیاست های خارجی، بلوک شرق و غرب از تبلیغات فمینیست ها به عنوان اهرم فشاری اقدامات ترقی خواهانه جهان سوم سود جسته اند. بطور مثال: در طول انقلاب اسلامی، سازمان ها و تشکل های فمینیستی به نامه های پیاپی خود به مجامع بین المللی درباره تزییع حقوق زنان ایرانی در واقع حربه ای تبلیغاتی در اثبات ادعای جهان غرب درباره فقدان عدالت اجتماعی در ایران هستند. همچنین از فمینیسمها به عنوان گذرگاه در صدور الگوهای استعماری به زنان جهان سوم استفاده می شود

### نقد فمینیسم

تعدد گرایش‌ها در فمینیسم نشانگر ناسازگاری، اختلافات، عدم تحمل و نقد درونی حامیان آن در این مکتب است. در میان گرایش‌ها فمینیستی، فمینیسم رادیکالی (افراطی) مخرب‌ترین و عقب افتاده ترین جنبش دهه ۶۰ است. اگر چه دیگر گرایش‌ها همگی نیازمند نقد هستند اما آنچه امروزه نقد آن از اهمیت لازم برخوردار است، فمینیسم رادیکالی است. نقد این جنبش نیازمند فرایندی عمقی و در حوزه های معرفتی همچون هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی، انسان‌شناسی و غیره است، در حالی که دیگر گرایش‌ها فمینیستی عموماً نیازمند نقدی سطحی و روین در مساله فمینیسم هستند، چراکه اساساً نقدهایی که در حوزه معرفتی و اندیشه ای بر مکاتب لیبرالیسم، مارکسیسم، سوسیالیسم و پست‌مدرن وارد میشود به گونه ای طبیعی مساله فمینیسم را نیز در بر خواهد گرفت. در حالی که وضعیت فمینیسم رادیکال بدین گونه نیست، فمینیسم رادیکال مکتب یا به عبارت بهتر جنبشی است که بالاصاله در باب زنان و رهایی آنان شکل گرفته است. از این نظر شاید حق را به کسانی داد که معتقدند فمینیسم واقعی همان فمینیسم رادیکال است. با این حال این مقاله در صدد نقد عمقی به جنبش فمینیسم نیست و تنها تلاش خواهد کرد به برخی از ابعاد و معضلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این جنبش که عموماً از زبان غربیها بیان شده است بطور فهرست وار اشاره نماید:

۱- جنبش فمینیسم منظری تک بعدی به تمام جنبه های زندگی انسان دارد. این جنبش تمام بدبختیها و شرور جهان را در اثر تسلط مردها بر زنان دانسته و خواهان حذف مردان در تمام عرصه های اجتماعی است، در حالی که زندگی در این جهان و بقا و تداوم آن ناگزیر از تعامل زن و مرد در زندگی اجتماعی است. بنابراین عدم توجه به «مکمل» بودن زن و مرد و برتری یا فرودستی هر یک از دو جنس بزرگترین خطای این دسته از فمینیستها است.

۲- روح حاکم بر جنبش فمینیستی، همان روح توتالیتر و دیکتاتوری است. فمینیسم به فرد اجازه نمیدهد تا برای خود تصمیم‌گیری نماید و بیندیشد، حتی در تفکر خصوصی اشخاص هم مداخله میکند، به فرد اجازه ابراز وجود نمی‌دهد و کوچکترین فعالیتهای افراد را تحت نظر دارد چرا که اساساً این جنبش مدعی کنترل تمام بخشهای مختلف زندگی بشر است. آنان در آن واحد ضد بورژوا، ضد کاپیتالیست، ضد خانواده، ضد دین و ضد روشنفکراند. لحن و زبان این جنبش هم روحیه فاشیستی آن را نشان میدهد، کلمات زشت و وحشتناک و سخنرانیهای فاجعه‌آمیز فمینیستهای رادیکال نشان دهنده اشتیاق آنها برای لطمه زدن به دیگران است.

یکی از مجلاتی که منعکس‌کننده طرز تفکر فمینیستهای افراطی است به نام «Now» و یا «سازمان ملی زنان» روی جلد یکی از شماره‌هایش این چنین اعلام میدارد:

«حالا زمان آن فرا رسیده تا کنترل زندگیمان را در دست بگیریم. حالا زمان برای آزادی پرثمر برای زنان از تمام گروهها و طبقات اجتماعی، فرهنگها و سنین مختلف و گروههای گوناگون جنسی فرا رسیده و حالا دیگر زمان شبیه‌سازی ما و بوروکراتهایی که همچون عروسکهای خیمه شب بازی اند و خواهان کنترل و زجر دادن زنان، کشتن و تجاوز به جسم ما، به سر رسیده است. در حال حاضر زمان برای ضربه زدن و با نوک چکمه به زیر شکم پدرسالاران کوبیدن فرا رسیده! و حالا زمان برای مبارزه ما فرا رسیده است.» «نه خدا، نه آقا و نه هیچگونه قانونی نمیتواند سد راهمان باشد.» به نظر می‌رسد همین پاراگراف کوتاه نشان دهنده خشم و غضب، لذت طلبی و نامفهوم بودن «فمینیسم» رادیکال باشد و اوج دیکتاتوری و فاشیستی آنان را نشان دهد. آنها حتی به کاربردهای زبانی هم رحم نمی‌کنند. کلمه «Women» را به کلمه «Wimin» تبدیل کرده‌اند چرا که به خیال خود معتقدند هر کلمه‌ای که به Men ختم بشود، همان ادامه مردسالاری و تسلط مردان بر زنان است، بنابراین باید از کاربرد چنین واژه‌هایی پرهیز کرد. آنان به نهادهایی حمله میکنند که درجه بندی و رعایت سلسله مراتب در ذات آنها نهفته است، اساساً هدف آنان قصد تغییر مرزها و معیارهای تعیین شده اجتماعی است. و در مقابل خواهان مستقر ساختن مرزها و معیارهایی هستند که تنها خود از آن حمایت میکنند، و این در واقع همان روح دیکتاتوری و توتالیتری است که در درون این جنبش قرار دارد.

۳- فمینیسم مسئولیتهای سنگینی را بر زنان تحمیل کرده است. زنی که در گذشته روش و شیوه زندگی، انتخابش و اصولاً برنامه ادامه حیاتش در این جهان برای وی مشخص و معلوم بوده، امروز باید در کلیه موارد تنها خودش تصمیم گیرنده اصلی باشد و این همه

مسئولیتهای و تصمیمات که هر زنی در جامعه امروزی با آن مواجه است به حدی سنگین است که برای عده بسیاری از زنان در غرب به مرز غیرقابل تحملی رسیده است. اساساً در اختیار قرار دادن آزادیها و انتخابهای بیشمار به زنان نه تنها موجب رهایی آنان نگردید، بلکه آنان را در سیستم نامشخص و نامبهمی قرار داد که در واقع هر گونه آزادی و انتخاب را از آنان سلب کرده است. با مشکلات زیادی که جنبش فمینیسم بر زنان تحمیل کرده و آزادیها و انتخابهای بیشماری را در اختیار آنان قرار داده است، برخی زنان جامعه امروزی را مجبور کرده تا برای تسکین آلام خویش تئوری کهنه و قرون وسطایی «توطئه مردان علیه زنان» را بپذیرند.

۴- فمینیسم باعث رشد فزاینده استفاده ابزارهای مردان از زنان گردیده است. امروزه در غرب و حتی در برخی از جوامع شرقی، از زن به مثابه کالای جنسی در تبلیغات تجاری مورد استفاده قرار می گیرد. زن که حقیقتاً دارای هویت و منزلت والایی در جامعه است تحت آماج فریبنده تبلیغاتی، به طور مستقیم و غیرمستقیم، ناچار است بزرگترین تحقیرها و بیحرمتیها را در استفاده ابزارهایش تحمل نماید.

شرکتها و بنگاههای تجاری و اقتصادی برای زیبا جلوه دادن کالاهای تجاری و فرهنگیشان، زیبایی زن را به قربانگاه میبرند تا از آن طریق بتوانند به نان و نوایی برسند.

۵- بها ندادن به شریفترین حرفه زنان یعنی «مادری» و «خانه داری»، یکی از کریهتترین و زشتترین چهره فمینیستهاست. حرفهای که اساساً به لحاظ توانایی های جسمی و روحی، تنها زنانند که میتوانند به خوبی از عهده آن برآیند و مردان هرگز قادر به اداره آن نیستند.

مگی گالاگر میگوید: فمینیسم با دروغ بزرگی که به زنان و مردان گفت به یک پیروزی بزرگ دست یافت. نقش یک خانم خانه دار در خانه دستکمی از زنان در مشاغل دیگر ندارد. آنها تصور می کنند اگر زنی کاشف دارو باشد و راه معالجه بیماری سرطانی را نشان دهد و یا اخلاقیات جدیدی را در جامعه باب کند میتواند سروصدای بیشتری را در جامعه بر پا کند در حالی که کارهای یک خانم خانه دار بازتابی در مطبوعات و رادیو و تلویزیون ندارد اما باید دانست که دارای ارزش کمتری هم نیست و از نظر ارزش کاملاً با دستاوردهای بزرگ دیگر هم

سنگ است. اساساً زنان به همان میزان که در صحنه اجتماع گرفتار شدند، به همان میزان مزایای خانه و خانواده را از دست داده‌اند. فمینیستها در این باره تصور میکنند به زنان آزادی حق انتخاب بخشیده‌اند، در حالی که فمینیسم در واقع زنان را در تشکیل و ادامه خانواده به سبک و روش سنتی منع کرده و بسیاری از انتخابهای آزاد را از آنان سلب کرده است.

۶- فمینیسم باعث ایجاد تردید و عدم اعتماد به نفس در دانشجویان و تحصیل کردگان دانشگاهی گردیده است. در صورتی که دانشجویان دیگر مشغول تحصیل تاریخ، ادبیات، علوم، زبانهای خارجی و دیگر مواد درسی هستند، دانشجویانی که مشغول تحصیل در رشته‌های زنانه در واقع تلاش میکنند تا برخوردهای ستیزهجویانه‌های را بیاموزند که این برخوردها توأم با اطلاعاتی دروغین است. آنان یکی از شرایط عضویت در جنبش را ابراز خشم و نارضایتی در همه چیز می‌دانند، در حالی که همین نارضایتی و خشم و آتش زدن به دامنه تنفر است که دیواری میان واقعیت و ادعاهای فمینیستها بوجود آورده است. اساساً این نوع طرز تلقی دانشجویان را نه تنها برای زندگی آینده آماده نمیسازد بلکه آنان را دستخوش تردید و عدم اعتماد به نفس میکند.

۷- روح جنبش فمینیستی «همجنسگرایی» است. خانم تی. گریس آتکینسون که خود یکی از فمینیستهای سرسخت است، اعتراف میکند که «فمینیسم به مثابه تئوری و همجنسبازی در حکم و عمل است.» این دسته از فمینیستها که از ریشه با مردان سرناسازگاری دارند، به صراحت اعلام میدارند که باید حتی در روابط خصوصی نیز بجای آنکه با مردی سپری کنند، با هموعان خود بسر برند.

اگرچه این عمل از آنجا که مخالف طبیعت است، تنها در مقام شعار است و آنان در خلوت ناچارند نیاز طبیعی خود را تنها با مردان برطرف سازند. اساساً بسیاری از رهبران جریان فمینیستی شخصیت بسیار منفی داشته‌اند. آنان بجای آنکه بدنبال ارتقاء منزلت زن و تحقق شعارهای فریبنده خود باشند، در واقع بدنبال تئوریزه کردن و معقول جلوه دادن راههای بی‌بندباری خویش برآمدند. برخی از فمینیستهای مطرح مانند خانم بتی فریدن در کتاب ابهت و جاذبه فمینیستی بجای آنکه به دنبال ارائه دیدگاههای علمی از فمینیسم باشد، به دنبال نشان دادن جاذبه‌های شخصی خویش هست.

۸- مبارزه با فمینیسم امری بسیار مشکل است. فمینیسم حقیقتاً استعداد مؤثری در تهدید و ایجاد وحشت در دیگران دارد. برای مردان جلوگیری از رشد فمینیسم و برشمردن حرفهای خلاف واقع آنان بسیار مشکل است.

اگر مردان خطر رویارویی با فمنیستها را نادیده بگیرند و مشت بسته آنان را باز کنند مسلماً مورد اتهامات دشمنی و خصومت با زنان و حقوق آنان قرار خواهند گرفت. آنان مردان را متهم خواهند کرد که با نادیده گرفتن حقوق زنان قصدشان خوارشماری آنان و بازپسگیری حقوقی است که تا به حال به آنان تفویض کرده‌اند، آنان ادعا خواهند کرد که مردان علاقمندند تا زنان را دوباره به موقعیت گذشته یعنی «فرمانبرداران مطیع مردان» بازگردانند. این در حالی است که مردانی که از این اتهامات وحشت دارند، حزم و احتیاط را برگزیده‌اند.

بنابراین هرگز نباید یک فمنیست را به چالش و شک و شبه نسبت به کنه مرام خود فرا خواند. زیرا در جایی که شواهد، قرائن و منطق همه علیه آنهاست ضرورت ایجاب میکند تا فمنیستها ادعا کنند که هرگونه مخالفتی با مرامشان و علیه انقلاب فمنیسم، مشوق بازگشت به وضعیت موجود است. آنان هر زمان که ببینند حقایق و طرز تفکر معقولانه موجب ناکامی آنان میگردد، فوراً به فلسفه قدیمی خود بازمیگردند و هرگونه حقیقتی را زائیده «ساختارهای مردسالارانه» میخوانند.

به عنوان مثال دختر دانشجویی همه ایرادهای وارده بر پژوهشهایش را به این دلیل که همه ملهم از «روحیه مردانه» است را مردود خواند. اما همکاری نهادهای سیاسی و فرهنگی بویژه حضور مؤثر زنان خواهد توانست به ترمیم لطمه‌ها و صدماتی که فمنیستها بر پیکر جوامع وارد کرده‌اند بپردازد.

رابرت ایچ بورک منتقد بزرگ اندیشه، اخلاق و فرهنگ غربی و آمریکایی درباره فمنیسم معتقد است، اگر غرب به ویژه آمریکا همین روند را در پیش گیرند، فمنیسم افراطی آنان را در سرایشی به سوی گومورا فرا خواهد خواند. گومورا (به عربی عموره و سدوم) دو محل مجاور در بحرالمیت هستند که بنا به نقل تورات، محل عذاب قوم لوط به خاطر فساد و شهوترانی آنان بوده است.

وی معتقد است با توجه به مشابهت‌های اخلاقی و فرهنگی میان جامعه کنونی آمریکا و مردم «گومورا» سرنوشت مشابهی برای جامعه مزبور قابل پیشبینی است و جوامع غربی بویژه آمریکا در سرایشی منتهی به «گومورا» هستند.

## نتیجه

- فمینیسم، جنبشی است سازمان یافته که بر اساس مبانی فلسفی غرب پی‌ریزی شده و هدف آن رفع هر گونه ظلم و ستم به زنان و احقاق حقوق آنان در نظام اجتماعی است.
- فمینیسم از آن‌جا که فاقد ایدئولوژی و پشتوانه علمی مشخص است، متأثر از جهان‌بینی غرب، به طرح راه‌کارهایی مختلف که عمدتاً با مبانی وحیانی در تضاد است می‌پردازد. از این جهت، فمینیسم جریانی انسان‌مدار و اومانستی است.
- فمینیسم در غرب به علت دوری از معنویت و اخلاق، دچار ناکامی شده است؛ چون به درستی هدایت و تئوریزه نشده است. اکنون شاهد بالاترین رکورد خشونت و تحقیر علیه زنان در غرب هستیم. اهانت، استثمار اقتصادی، عریان ساختن و ابزارری کردن جنس مونث شواهدی هستند که هویت فمینیسم را زیر سؤال می‌برند.
- ظلم و تحقیر تمدن‌های کهن غربی، خشونت و کژ اندیشی اربابان کلیسا، تفکرات الحادی انسان‌مدار و نظام سرمایه‌داری، از جمله عواملی هستند که سب خیزش زنان و ایجاد نهضت فمینیسم شد.
- علل تنوع گرایش‌های فمینیستی را بایستی در وابستگی آنها به اندیشه‌های سیاسی و فلسفی غرب بدانیم. هر گرایش فمینیستی طبق همان اندیشه وابسته، به تحلیل مسائل زنان می‌پردازد.
- در مرحله ایده و آرمان، تمام نحله‌های فمینیستی خواهان برابری زن در تمام عرصه‌های سیاسی و اجتماعی هستند و رفع سلطه جویی جنسی، مبارزه با مردسالاری، پایان بخشیدن به تبعیض و خشونت علیه زنان را از اهداف خود می‌دانند؛ اما بیش‌تر این اهداف تنها در حد یک ایده و ذهنیت باقی مانده و در عمل پیاده نشده است.

- فمینیسم اسلامی پدیده‌ای نو در جوامع اسلامی، به ویژه ایران، است که بر پایه سکولاریسم و تجدد گرایی بنا شده و به تفسیر و تأویل آموزه‌های دینی و تطبیق آن با فرهنگ غرب پرداخته و سعی کرده است با ایجاد شبهه و طرح سؤال‌های واهی، بنیاد خانواده و اجتماع مسلمین را از بین ببرد.

- مهم‌ترین اهداف فمینیسم، تلاش برای رفع انواع تبعیض علیه زنان، کسب برابری حقوقی، تساوی زن و مرد، تشابه در حقوق، برابری جنسی و به رسمیت شناختن همجنس‌گرایی و سقط جنین می‌باشد. بسیاری از خواسته‌های آنان با مبانی اسلام و ادیان الهی دیگر در تضاد است و حاصلی جز نابودی خانواده و اجتماع ندارد.

- فمینیسم بعثت فقدان ایدئولوژی و مکانیسم مناسب برای موضوع‌شناسی مسائل زنان و از آنجا که با وضعیت مذهبی، فرهنگی و اجتماعی جوامع اسلامی ناسازگار است هرگز نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای زن مسلمان باشد.

- اسلام از نظر محتوا و اصول آن چنان غنی، محکم و مستدل است که برای حفظ و صیانت زن دفاع از کرامت و شرافت و حقوق او، نیازی به فمینیسم نمی‌بیند.

- فمینیسم از لحاظ جهان‌بینی، هرگز قابل قیاس با اسلام نیست. اسلام و فمینیسم دو مقوله کاملاً جدا از هم، با مبانی مختلف ایدئولوژیکی، اهداف، کارکردها و آرمان‌های متفاوتند و هیچ‌گاه با هم تلفیق نمی‌شوند و مولودی به نام فمینیسم اسلامی را به وجود نخواهند آورد.